

یغما

سال پیداست و دوم

شماره اول

فروردین ماه ۱۳۴۸

محرم ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۴۷

فهرست مندرجات

صفحه :

دکتر غلامحسین یوسفی :	۱ افسون تبلیغات
فریدون توللی :	۵ تخت دیوانگی
دکتر حمیدی :	۶ تو و خورشید
دکتر رعدی رئیس دانشکده ادبیات :	۷ شعر معاصر ایران
دکتر شهیدی استاد دانشگاه :	۱۶ چند هفته در کشور اردن
اقبال یغمائی :	۲۱ مدرسه دارالفنون
محمد صادق صفوی :	۲۸ اشتباهات تاریخ براون
صهبا یغمائی :	۳۲ معاشقه‌ای با حافظ
افسانه یغمائی :	۳۳ نامه‌ای به پدر
عبدالحسین وجدانی :	۳۴ اشک شمر
پروین گنابادی :	۴۰ مفتاح النجات
	۴۹ احتجاجات

چاپ بهمن

بها سه تومان

یغما

سال بیست و دوم

شماره اول

فروردین ماه ۱۳۴۸

محرم ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۴۷

فهرست مندرجات

صفحه :

۱	افسون تبلیغات	: دکتر غلامحسین یوسفی
۵	تخت دیوانگی	: فریدون توللی
۶	تو و خورشید	: دکتر حمیدی
۷	شعر معاصر ایران	: دکتر عدی رئیس دانشکده ادبیات
۱۶	چند هفته در کشور اردن	: دکتر شهیدی استاد دانشگاه
۲۱	مدرسه دارالفنون	: اقبال یغمائی
۲۸	اشتباهات تاریخ براون	: محمد صادق صفوی
۳۲	معاشقه‌ای با حافظ	: صهبا یغمائی
۳۳	نامه‌ای به پدر	: افسانه یغمائی
۳۴	اشک شمر	: عبدالحسین وجدانی
۴۰	مفتاح النجات	: پروین کنابادی
۴۹	احتجاجات	

چاپ بهمن

بها سه تومان

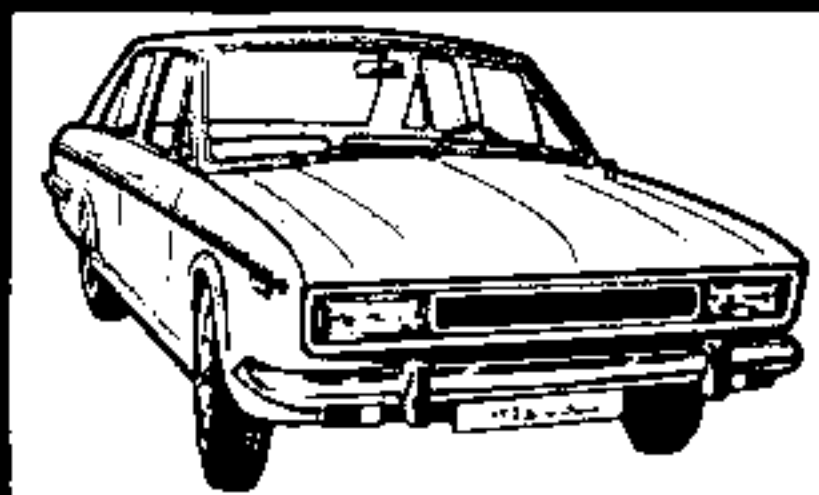
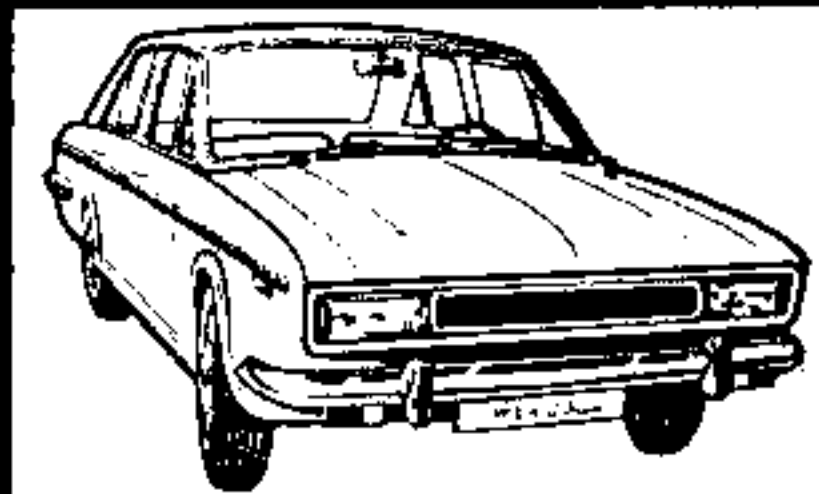
۲۲ کاپ افتخار

با

۲۵۰۰ سکه پهلوی طلا



۳ دستگاه پیکان مدل ۴۸
و میلیون‌ها ریال پول نقد



جوایز

بلیط‌های اعانه ملی

مخصوص بیست و دومین سالگرد تأسیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

تبعات

شماره مسلسل ۲۴۷

سال بیست و دوم

فروردین ماه ۱۳۴۸

شماره اول

دکتر غلامحسین یوسفی

افسون تبلیغات

در کتب ادب عربی در باب حسن تأثیر و سرعت انتشار شعرا عشی شاعر دوره جاهلی در میان قبایل عرب، حکایتی خواندنی آورده‌اند. مختصر آنکه مردی معروف به «محلوق» چند دختر داشت که در خانه بی‌شوی مانده بودند و چون بی‌چیز هم بودند مردان به خواستگاریشان نمی‌آمدند. وقتی اعشی به مکه آمد، همسر محلوق - که زنی خردمند بود - بدو گفت: اینک اعشی آمده است و او شاعری سخن‌پرداز و توانا است. بعلاوه هر کسی اعشی او را ستوده بلند نام شده و هر که راهجا گفته تنزل بخشیده است. تو مردی گمنامی و فقیر و دختر دار؛ بهتر آن است اعشی را مهمان کنی و ناقة شیر دهی را که داریم و وسیله معیشت ماست برای او بکشی و در پذیرایش بکوشی. امید آنکه عاقبت این کار نیکو باشد.

محلوق چنین کرد. چون اعشی به ضیافت آمد و مهمان‌نوازی محلوق را دید از حال و عیالش پرسید و از سختی معیشت و کثرت دخترانش آگاهی یافت. روز دیگر اعشی در بازار عکاظ در قصیده‌ای محلوق و کسانش را به شعر ستود. هنوز قصیده به پایان

نرسیده بود که مردم به تهنیت نزد محلق آمدند و بزرگان هر قبیله درخواستگاری دختران او بر یکدیگر سبقت می گرفتند. دیری نگذشت که یکی از دختران در خانه پدر نماند و نصیب هریک از آنان شوهری از بزرگان شد، هزار بار بلند مرتبه تر از پدرش^۱.

این روایت نموداری است ساده از مواردی که بشر در روزگاران قدیم با رمز «تبلیغات» آشنا شده و آن را بکار برده است. بدیهی است نتیجه تبلیغ ممکن است سودمند یا زیان بخش باشد. مثلاً اگر مردم را ارشاد نمایند و با مسائل بهداشتی آشنا کنند و به پیش گیری از بیماریها برانگیزند تبلیغ در این راه ممکن است مصدر خدمات بزرگ ملی شود ولی اگر همین نیرو در خدمت به فروش رساندن دارویی مضر بکار رود خسارات اجتماعی فراوان بیار خواهد آورد. البته همه مبلغان می گویند آنچه ما به مردم می شناسانیم برای جامعه مفیدست و برخورداری از آن به خیر و صلاح همگان است اما گاهی حقیقت غیر ازین می نماید.

گمان نمی رود در تمام طول حیات انسان هیچگاه تبلیغات با اندازه امروز اهمیت داشته و همه زندگانی جهانیان را چنین تحت تأثیر قرار داده باشد. در عصر ما می توان هر سخنی را - که از دهان کسی بیرون می آید - بوسیله رادیو در لحظه ای چند در همه عالم حتی تا دورترین کرانه های جهان پراکند! و نیز تصویر و رفتار و حرکات زنده گوینده را بر صفحه تلویزیون جلو چشم مردم دنیا آورد. بعلاوه در فرصتی بسیار کوتاه میلیونها نسخه از هر گفتاری بطبع می رسانند و در همه جای دنیا منتشر می کنند. هرگز بشر تا این اندازه وسیله تبلیغ و انتشار در اختیار نداشته است!

چند سال پیش در لندن فیلمی دیدم در معرفی سازمان برخی از مؤسسات تبلیغاتی بزرگ. انسان دچار شکفتی می شد که چگونه فقط در شهر لندن چند هزار نفر از نویسندگان، نقاش، طراح، خوشنویس، شاعر، گوینده، هنرپیشه، و دیگر کسان در امور تبلیغی کار می کنند و همه هدفشان عرضه کردن متاعی و چیزی از این گونه است

۱ - العمدۃ فی محاسن الشعر و آدابہ و نقدہ ۴۸۱ - ۴۹، تألیف ابن رشیق قیروانی،

تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر ۱۳۷۴ هـ.؛ الوسیط فی الادب العربی و تاریخہ.

۸۲، تألیف شیخ احمد اسکندری و شیخ مصطفی عنانی بك، مصر ۱۳۳۵ هـ؛

Essad Bey Mahomet, P.47, Paris 193۶

و معتقد کردن مردم بدان ، و تشویق به مصرف هر چه بیشتر ، به سود تولید کنندگان کالاها و مصنوعات گوناگون.

کسانی که به اروپا و آمریکا رفته‌اند به یاد دارند که راهروهای ترنهای زیرزمینی سرتاسر پوشیده از اعلانهای رنگارنگ تبلیغی است و صفحات روزنامه‌ها و مجلات نیز بادیوارهای این معابر هم آهنگی تمام دارد . رادیو و تلویزیون هم تحت استیلای تبلیغات است . چه بسیار برنامه‌های ارزنده هنری برای آن تنظیم شده است که بارها در ضمن عمل متوقف و بریده شود تا در خلال آن به مردم تلقین گردد که مثلاً فلان سیگار را بخرید . همه این برنامه‌ها و صدها نوع دیگر آن حاصل ابتکار و اندیشه همان مؤسسات تبلیغاتی است که هر لحظه به رنگی بت عیار در آید .

ماشین عظیم تبلیغات کم کم چنان قدرتی کسب کرده است که اکثر جهانیان در حقیقت بسیاری از کارهای خود را مطابق سلیقه و نقشه طراحان تبلیغات انجام می‌دهند، از خریدن لوازم و اثاث خانه گرفته تا دیگر چیزها . حتی می‌توان گفت چنان که آنان می‌خواهند لباس می‌پوشیم، هر غذائی تجویز می‌کنند می‌خوریم، فرزندان خود را چنانکه آنان می‌پسندند تربیت می‌کنیم و به هر مدرسه بگویند می‌فرستیم ، هر کتاب را انتخاب و سفارش کنند می‌خوانیم ، و هر نوع تعلیم می‌دهند رفتار می‌کنیم . اگر گفته شود مبلغان حرفه‌ای تابستر ما نیز راه یافته‌اند و در آنجا هم از نفوذشان مصون نمانده‌ایم سخنی گزاف نیست .

بی‌سبب نیست که مورخ فیلسوف روزگار ما ، آرنولد توین‌بی^۱ ، وقتی از تمدن غرب انتقاد می‌کند ، می‌نویسد : « چیز دیگری که در غرب ناخوش آیند می‌بینم موضوع تبلیغ کالا و بازاریابی است . تبلیغات تجاری با استفاده از بلاهت بشری بصورت هنری مستظرفه در آمده است . در حالی که دو سوم جمعیت دنیای کنونی محتاج ابتدائی‌ترین حوائج زندگی هستند ، به ضرب تبلیغات کالاهای غیر لازم را به خورد مردم می‌دهند . این یکی از وجوه زشت جامعه متمکن است ؛ و اگر به من بگویند تبلیغات قیمتی است که باید در ازای مال و مکنت پرداخته شود ، بی‌تردید خواهم گفت که این مال و منال به قیمت بسیار گزافی خریده شده است . قیمت دیگر مال و مکنت امروز «استاندارد» کردن کالاها و خدمات انبوه تولید شده است . این

موضوع فی نفسہ از ارزش انداختن جنبه ملی فرهنگ بشری است که بسیار مایه تأسف است و در ضمن موجب استاندارد کردن معنوی می شود که بمراتب بدتر از فقره اول است.^۱

گذشته از گروه کثیری از هنرمندان رشته های گوناگون - که هر يك به نحوی در خدمت مؤسسات تبلیغاتی در می آیند - چه بسا که منتقدان حرفه ای در فکر و ذوق و سلیقه هنری مردم نیز تصرف می کنند. مثلاً در امریکا و اروپا برخی از سازمانهای بزرگ نشر کتاب چندین مجله و روزنامه معروف و یا لااقل ستونهای مخصوص و نویسندگان آنها را در اختیار دارند. وقتی کتابی بتوسط یکی از این سازمانها منتشر می شود بی درنگ منتقدان خاص در محاسن آن داد سخن میدهند. در روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون نیز بر طبق برنامه ای معین به معرفی کتاب و مصاحبه با نویسنده و ناشر و موضوعاتی از این قبیل می پردازند و خلاصه هر يك به نوعی مردم را به خواندن آن بر میانگیزند. اگر لازم باشد وسائلی فراهم می آورند و جایزه ای هم نصیب کتاب می شود. دیری نمی گذرد که بازار فروش آن کتاب رونق می گیرد و هر روز تعداد نسخه های فروخته شده بیشتر می شود. در حقیقت باز این مبلغان هستند که کتابهای پر فروش^۲ را بوجود می آورند نه نویسندگان. مبلغان حرفه ای با دیگر پدیده های هنری از قبیل تئاتر، نقاشی، فیلم و امثال آن نیز نظیر همین معامله را می کنند و قادرند از گاهی کوهی بسازند و هر چیز را چنانکه می خواهند به مردم جهان بقبولانند.

تبلیغات درهمه جا رخنه کرده است و مرزی نمی شناسد. مکرر دیده ایم که در انتخابات برخی از کشورهای جهان مبلغان مبتکر چه تأثیر عمده ای دارند. برای رسیدن به مقصود نه تنها از رادیوها، تلویزیونها، روزنامه ها، سینماها، تصویرها به صور گوناگون استفاده می کنند بلکه پشت و روی جامه دختران زیبا و دل فریب حتی ساق و سینه و سرین آنها مانند لوحه اعلان بکار گرفته می شود تا فرد مطلوب پیروز گردد. همه این تلاشها در جلب آراء مردم کمال تأثیر را دارد. بدیهی است گرداندن این بساط پر تماشاگر مستلزم مخارج بسیارست و با تأسف باین نتیجه می رسیم که گاه بجای اظهار نظر صریح و آزاد و مستقل در انتخابات، هر که پول بیشتری صرف تبلیغ کند احتمال موفقیت بیشتری تواند داشت. به عبارت دیگر پول و تبلیغ میلیونها مردم را

۱ - مجله سخن ۷۲ و ۱۷ : چرا تمدن غرب را نمی پسندیم؟ ترجمه احمد کریمی.

۲ - best seller

به راهی که بخواهد می کشد و همراه آنان سرنوشت کشوری را . افکار و آراء عمومی نیز باز یچه دیگری می شود در دست تبلیغات که با حرکات چرخ تبلیغ هماهنگ و همقدم شده است .

تبلیغات در عرصه مسائل جهانی نیز تأثیر بسیار عمده ای دارد . هر روز دولتهای قدرتمند شوق خود را به آزادی و صلح و صفا اظهار میدارند . بر احوال مردم نیازمند گیتی دل می سوزانند و می گویند خواهان بهروزی آنان هستند . اما با اینهمه ، مشکلات جنگ و ستیزها ، فقر و گرسنگی ، جهل و ستم باقی است و کمتر گشایشی حاصل می شود زیرا درین سخنان هر قدر تبلیغات افزون می شود از حقیقت کاسته می گردد .

در دنیای تبلیغات انسان در برخورد با هر چیز خود را بالعابی فریبنده روبرو می بیند . خیلی چیزها به چشم او مصنوعی و بی روح و قراردادی است . هر کار را دیگران قبلا برای او اندیشیده و معین کرده اند و او ملزم به قبول و اجرای آن است . بدین ترتیب کم کم آدمیزاد به ناباوری شدیدی گرفتار می شود و خویشتن را مانند ابزار ماشینی می بیند بی حس و بی جان که به خواست نیرویی قوی دائم در تلاش و سرگردان است مانند دیگر مهره ها . اندك اندك همین احساس تلخ هم - که هنوز نمودار رمقی از زندگی و آرزوی هستی و احراز شخصیت است - در او می میرد . تسلیم است و نیستی و در نتیجه انسان نیز به قطعه سنگ و آهنی بدل شده است !

فریدون توللی

تخت دیوانگی

زدم تکیه بر تخت دیوانگی !
ز آموزگاران فرزوانگی !
زبان کندم از کام پرچانگی !
که تنگی نبیند ز بیدانگی !
بر آساید از رنج بیخانگی !
که زیباتر افتم ز بی شانگی !
نگاری گزیدم به جانانگی
پر افشانم از شور پروانگی
غم آموز جان شد ز بیگانگی !

دو روزی ، به فیروزه ایوان عشق
بسی جوی خون راندم از هر کنار
نصیحتگران را ، ز اندرز تلخ
فشاندم بسی دانه ، بر مور و مار
بسی کاخ زیبنده کردم ، که خلق
به سر پنجه ، آراستم چین زلف
پس آنکه ز مهر آفرینان شهر
فروزنده شمعی ، که بر شعله اش
دریغا ! که آن آشنا سوز عشق

تو و خورشید

تقدیم بر رئیس دانشمند دانشگاه تهران جناب آقای پروفیسور رضا
گرچشم جان ز مهر تو خواندی حکایتی
در دل غمی نماندی و بر لب شکایتی
دانی ز شعر نغز توام بر زبان چه رفت ؟
«ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی»^(۱)
در جسم دانش آنکه ترا همچو جان دمید
کرد از کرم ز معجز عیسی حمایتی
اکنون تو جای خویشی و خورشید جای خویش
شب را نهایتی و سحر را بدایتی
من ، ذره ای زمینی و پایان گرفته ام
تو ، چشمه ای فضائی و در حد غایتی
پیش از تو آن که بود که از سر کائنات
سنگین ، به نثر بیهقی آرد روایتی ؟
وانگه در آن ز گفته حافظ کشد مدام
هر جا که یافت بیتی و در آن کنایتی ؟
بنویس ، بازگوی ، بامساک مگذران
تشنه است باغ شعر به ابر عنایتی
بنویس ، تا بداند گیتی زبان ما
شاهنشاهی است گر چه ندارد ولایتی
مگذار کاین گروه سخنور فزون کنند
از آنچه کرده اند ، بعمدا جنایتی
دانی که هر که را که زبان نیست ، هیچ نیست
کافی است نکته ای بر اهل کفایتی
بس رازها نهفتم در زیر هر سخن
و آن رازها تو خوانی و مرد درایتی

۱- مطلع غزل سعدی است و بعد از آن : «حق را بروز گارتو باما عنایتی»

دکتر رعدی آدرخشی
رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه ملی ایران

شعر معاصر ایران

(۴)

دوره دوم

(از ۱۳۰۰ خورشیدی تا ۱۳۲۰ خورشیدی)

دومین دوره مشروطیت و همچنین دومین دوره شعر معاصر ایران از تاریخ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی و عملاً از زمان استقرار نظم در کشور یعنی از سال ۱۳۰۰ خورشیدی شروع میشود و در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ یعنی تاریخ حمله و ورود متفقین بایران در جنگ بین الملل دوم پایان می پذیرد. در این دوره بیست ساله امنیت و آرامش در سراسر مملکت گسترش یافت. با تأمین تدریجی استقلال سیاسی کشور دست اجانب از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه و نو سازی و آبادانی آغاز شد.

از جمله اصلاحات دوران رضاشاه کبیر که موجب تحولاتی مهم در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور گردید نمونه وار بوقایع ذیل اشاره میشود: تأسیس ارتش نوین - خاتمه دوران طغیان و خود سری گردنکشان در ایالات و ولایات و برچیده شدن بساط هرج و مرج - انتقال سلطنت بخاندان پهلوی - اصلاح وضع ادارات - ایجاد راهها و تکمیل مواصلات و مخابرات - الغاء کاپیتولاسیون - تمهید مقدمات توسعه اقتصادی و صنعتی و افزایش و تعادل بودجه - ازدیاد عایدات عمومی و فردی - تصویب و اجرای قوانین و مقرراتی بنفع طبقه کشاورز و کارگر - افزایش عده دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها - اصلاح وضع داد گستری - اعزام بیش از هزار نفر دانشجو بخارج کشور - تأسیس دانشگاه و آموزشگاههای متعدد دیگر برای تعلیمات عالی و ایجاد مؤسسات تربیت معلم - تشویق تصحیح و تحشیه و نشر متون ادبی و علمی نادر قدیم باروش تحقیقی - ترجمه مقدراری از کتب علمی و ادبی خارجی - شروع بطبع و لغت نامه دهخدا - ایجاد راه آهن سرتاسری - افتتاح بانک ملی - تشویق صنایع داخلی - ترقی صنعت قالی بافی - اقدام بترمیم و حفاظت آثار باستانی - پیشرفت ورزش - رفع حجاب - الغاء قرارداد سابق نفت و تجدید نظر در آن - ایجاد فرهنگستان ایران بمنظور راهنمایی ادبا و شعرا بحقیقت ادبیات. با مشاهده آثار آرامش و آسایش و برقراری نظم و نتایج مثبت آن اکثر آزاد بخوانان

* بسیاری از خوانندگان دور و نزدیک گفته و نوشته اند که چرا در شماره گذشته بقیه سخن رانی دکتر رعدی منتشر نشد و چرا مجله یغما این گفتار سودمند را کم و بتفاریق چاپ میکند - اگر اندکی از دشواریهای ما را بدانند عذرمان پذیرفته خواهد شد. از این گذشته البته توجه خواهند فرمود که دکتر رعدی با همه گرفتاریها بتدریج توضیحاتی بسیار سودمند بر خطابه ای که قبلاً ایراد فرموده اند می افزایند و با این ترتیب مقدمات تألیف و طبع کتابی را که بتصدیق صاحب نظران تاکنون با این پایه و مایه ودقت و بصیرت و احاطه در باره شعر معاصر فارسی انتشار نیافته فراهم می آورند.

(مجله یغما)

و میهن پرستان تحقق آنچه را که در دوره ۱۵ ساله گذشته مایوسانه آرزو میکردند در دوره دوم بچشم خود دیدند و به پیروی از روشها و نیت اصلاح طلبانه سردار دلیر ایران با شور و شوق زبان بستند و بازو گشادند.

نومیدی درباره آینده کشور مبدل به امید شد. اغلب آنهایی که هنری و استعدادی داشتند و در دوره پیشین قسمت مهمی از نیروی فکری و نفوذ اجتماعی خود را در رقابتها و مناقشات سیاسی و انتقاد و شکایت از اوضاع بکار می بردند هر يك گوشه کاری را گرفتند. رضاشاه کبیر اول با چند تن از همان عوامل سابق و سپس با آنها و غدهای از جوانان مستعد و تحصیل کرده اقدامات اصلاحی خود را با نظامی منطقی و آهنگ سریع و مرتبی دنبال کرد. شعر و ادب ایران نیز از این تحول اجتماعی و از این محیط آرامش و امید متأثر شد. اشعار سیاسی و ترانههای مهیج و شورانگیز وطنی صدر مشروطیت و سالهای مقدم بر طلوع دولت پهلوی که گاهی بمنظور اظهار تأثر از نابسامانیهای داخلی و گاهی بقصد ابراز نفرت از دخالت بیگانگان در امور کشور و زمانی برای بیان آرزوهای درباره اصلاحات اجتماعی سروده می شد بتدریج جای خود را با شعار و آثاری در دیگر مقولهها سپرد:

ابوالقاسم عارف شاعر شوریده و بدین و بیزار و بزرگترین ترانه سرای هنرمند صدر مشروطیت پس از نشر اشعار و ترانههایی در اوائل دهه اول دوره دوم در باب تأسف بر شهادت کلنل محمدتقی خان پسیان، در بعضی از غزلها و تصنیفهای خود خصوصاً در فاصله ۱۳۰۲ و ۱۳۰۴ خورشیدی از **سردار سپه**، و اصلاحات و اقدامات نویدبخش او تجلیل و تمجید کرد سپس در همدان گوشه عزت گرفت و در اوائل دهه دوم آن دوره (بهمن ۱۳۱۲ خورشیدی) در آن شهر در ۵۲ سالگی در گذشت.

ناگفته نماند که برخی از غزلها و قطعات و مثنویهای عارف از حیث لفظ و معنی و قواعد شعری خالی از نقائص نیست. با این وصف از طرفی صداقت و صراحت و تندى احساسات این شاعر و از طرف دیگر اشارات متعدد او با اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی زمان، سبك سخنسرایش را در عین پیروی از قدما از اصالتی قابل توجه برخوردار ساخته است. اما چنانکه سابقاً گفته شد (۱) اهمیت مقام هنری عارف در ادبیات ایران بیش از هر چیز مرهون تصنیفهای اوست زیرا اگر چه چند سال پیش از او **علی اکبر شیدا** ترانههای عاشقانه دلنشینی با آهنگهای زیبا سرود و این نوع کلام منظوم را که در عهد ناصری و مظفری به ابتدال گرائیده بود و برخلاف سرودهای باشکوه درباری و مذهبی دوره ساسانی و ترانههای شیوای امثال رودکی و فرخی و قول و حراره عارفانه و عاشقانه اهل تصوف (و از آن جمله جلال الدین مولوی) در مجالس رقص و سماع و وجد حال (و جز در مورد بعضی از توحههای مؤثر و هنرمندانه و خوشاهنگ مربوط به وقایع کربلا) مبدل به تصنیفهای رکیک و بی ارزش و مستهجن شده بود رونقی بخشید، با اینهمه هیچکس پیش از عارف نتوانست و تاکنون نیز نتوانسته است ترانه سازی را از لحاظ هنری و اجتماعی و تناسب آهنگ با موضوع، بآن حد ارفاق و تأثیر و حسن قبول برساند و بی شك عارف از این جهت خدمت بیمانندی به ادب و موسیقی معاصر ایرانی کرده است که هنوز آثار

(۱) رجوع شود بصفحه ۴۸۴ شماره نهم (آذرماه ۱۳۴۷) و صفحه ۶۰۸ شماره یازدهم (بهمن ماه ۱۳۴۷) مجله یغما.

آن ادامه دارد و شاید تا سالیان دراز دیگر نیز دوام یابد و جا دارد که او را در زمینه تصنیف - سازی (مانند دهخدا در زمینه شعر جدی و عامیانه) فرد مبرزی بدانیم که بجهات مختلف و از آنجمله بسبب داشتن استعداد و قریحه خاص و درك روحیات زمان و حدود امکانات خود و میزان پذیرائی محیطی که در آن میزیست و بالاخره تاحدی بعلمت بهره‌مندی کافی از میراث ادبی و هنری گذشته، در فن خودش در عین حال هم پیشاهنگ مبتدی و راه‌گشا و هم سالک و اصل و استاد مسلم شد و باین جهات برخلاف امثال تقی رفعت و نیمایوشیج و اغلب پیروان آنها توانست از عوارض و معایب نوآوریهای مصنوعی و مقلدانه مصون بماند و در زمان حیات خود شاهکارهایی گرانبها در کاری که بتازگی بآن دست زده بود پدید آرد .

علی اکبر دهخدا (۱) که پس از جنگ جهانی اول (۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ خورشیدی) و

۱ - دهخدا که اصلاً از مردم قزوین بود در حدود ۱۲۵۸ در تهران بدنیا آمد . پس از آموختن مقدمات زبان و ادبیات ایران و عرب از یکی از فضلاء عصر بنام شیخ غلامحسین بروجردی وارد مدرسه علوم سیاسی شد و ادبیات فارسی را در مجالس درس مرحوم محمدحسین فروغی ذکاءالملک (ادیب روشن ضمیر ، مؤسس روزنامه تربیت و پدر شادروان محمدعلی فروغی و ابوالحسن فروغی) تکمیل کرد و تاریخ و جغرافیا و مبادی بعضی از علوم جدید و زبان فرانسه را نیز در همان مدرسه فراگرفت و گاهی نیز بسبب قرب جوار ، در جوانی از محضر همسایه سالخورد و حکیم خود مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی که یکی از پیشوایان مذهبی نظر بلند و عارف مشرب و بی‌اعتنا بمقامات رسمی و مورد احترام صاحب نظران و ارباب قدرت بود بهره‌مند شد . پیش از آغاز انقلابات مشروطیت همراه معاون الدوله غفاری که نماینده سیاسی ایران در بالکان بود باروپا رفت و قریب دو سال در بعضی از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی و بیشتر در شهر وین اطریش توقف کرد و در آنجا به تکمیل زبان فرانسه پرداخت و با دنیای جدید از نزدیک آشنا شد . پس از مراجعت بایران ، چنانکه ضمن توضیحات مربوط بدوره اول گفتیم ، در آغاز مشروطیت (در فاصله اردیبهشت ۱۲۸۵ و خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی) با همکاری مرحوم جهانگیرخان شیرازی (و مرحوم میرزا قاسم خان که بعدها در دوره دوم نام خانوادگی صوراسرافیل را برای خود برگزید) روزنامه سیاسی و فکاهی صوراسرافیل را (جمعاً ۳۲ شماره) که به برکت مقالات و اشعار جدی و فکاهی دهخدا رواج و رونق کم نظیری یافت انتشار داد . محمدعلی شاه پس از بمباران و بستن مجلس و کشتن چندتن از آزادیخواهان و از آنجمله میرزا جهانگیرخان دهخدا را با عده‌ای از پیشوایان و هواخواهان مشروطیت از قبیل آقای سیدحسن تقی‌زاده و میرزا قاسم خان صوراسرافیل بخارج از ایران تبعید کرد . او اول بیاریس رفت و در آنجا چند ماهی بامر حوم محمد قزوینی محقق و دانشمند نامدار معاصر بود . سپس رهسپار سویس شد و در اواخر ۱۲۸۷ خورشیدی در شهر کوچک ای ووردون (YVERDON) سویس سه‌شماره از روزنامه صوراسرافیل را که قطعه معروف ای مرغ سحرچو این شب‌تار ... الی آخر در یکی از آن شماره‌ها چاپ شده است انتشار داد و از سویس به اسلامبول رفت و در آن شهر روزنامه‌ای بنام **سروش** - گویا با مساعدت و همکاری چندتن از ایرانیان مقیم ترکیه مانند حسین دانش و غیره - دائر کرد . بعد از تصرف و فتح تهران بدست مجاهدان و خلع محمد علی شاه ، از طرف مردم تهران و کرمان بنماینده‌گی مجلس

دو سه سال پیش از آغاز دوره دوم (۱۳۰۰ شمسی) دست از سیاست کشیده بود قسمت اعظم اوقات خود را در این دوره صرف تنظیم و چاپ مجموعه سودمند «امثال و حکم» در چهار جلد و تدوین و تهیه مقدمات طبع «لغت نامه» کرد. لغت نامه با وجود نقائصی که از لحاظ اجمال و نارسائی بعضی از تعاریف و تکرار پاره ای از شواهد و ضعف روش تألیف و غیره دارد مسلماً جامع ترین و کاملترین فرهنگ مستند بزرگی است که تا کنون برای زبان فارسی نوشته شده و بزرگترین وارزنده ترین کاری است که در عصر ما بدست یک فرد و در پرتو کوشش های سی و چند ساله او برای حفظ و تحکیم مبانی توسعه صحیح زبان فارسی دری انجام گرفته است. با اعتقاد من سالها خواهد گذشت و دهخدا حقا بسبب اقدام بتألیف این لغت نامه (آنهم در قرنی که زبان و ادب فارسی بعلل مختلف بیش از هر قرن دیگر دچار تهدید است) از پاسداران و خدمتگزاران کم نظیر زبان و ادبیات ملی در تاریخ فرهنگ ایران محسوب خواهد شد و شعر و ادب ایران آینده که بهیچوجه از لغت و زبان فارسی و سوابق آنها نمی تواند منفک باشد خواهد توانست پایه های استوار گسترش صحیح و ثمر بخش خود را بر دوش لغت نامه دهخدا و آثار و نتایج تألیف و انتشار و تکمیل آن بگذارد.

بدیهی است که «لغت نامه» محتاج تجدید نظر دقیق و تنقیح و تکمیل و حك و اصلاح های متعددی است و این کار باید هر چه زودتر صورت بگیرد. از این گذشته باید از این مجموعه عظیم و پس از تکمیل و تهذیب آن، کتابها و رسالات متعدد و مختلف برای استفاده اهل تحقیق و دانش آموزان و دانش جویان ایرانی و متعلمان و معلمان خارجی زبان فارسی استخراج و آماده شود. با این وصف مسلم است که اگر دهخدا با آن ذوق و شوق و همت والا اولین باریکه

→ شورای ملی انتخاب شد و در مراجعت بتهران بمجلس شوری رفت. در جریان جنگ جهانی اول (۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ خورشیدی) که اوضاع تهران و ایران آشفته تر شد مدتی در یکی از قراء چهارمحال بختیاری گوشه عزلت گرفت. چنانکه خودش می گفت چون در آنجا جز به يك كتاب لغت كوچك لا روس فرانسه و يك نسخه خطی مغلو ط فرهنگ برهان قاطع دسترس نداشت برای گذراندن وقت بامقابله آن دولفت در صدد فراهم آوردن يك فرهنگ فارسی به فرانسه (یا بالعکس) برآمد و ظاهرأ در همان ایام نسخه ای از كتاب مشهور روح القوانین (Esprit des Lois) تألیف مونتسکیو (Montesquieu) نویسنده و متفکر نامی فرانسوی (۱۷۵۵ - ۱۶۸۹ میلادی) را نیز بدست آورد و شروع بترجمه آن بفارسی کرد.

دهخدا پس از پایان جنگ اول جهانی بتهران بازگشت، اگرچه احتمالا در آن ایام اشعاری و از آن جمله غزل معروف «سلوك فقر» را سرود ولی اصولا دیگر از سیاست و شاعری و نویسندگی خاصه روزنامه نویسی دست کشید و تا آنجا که من اطلاع دارم فقط در ۱۳۴۰ هجری قمری (از شهریور ۱۳۰۰ تا مرداد ۱۳۰۱ خورشیدی) در چند شماره از سال اول روزنامه «شفق سرخ» مقداری از امثال جاری و سائر وجدی فارسی را که عمدا بشیوه عبید زاکانی بوجهی تصرفاتی طنز آمیز در آنها کرده بود بچاپ رساند. او مدتی ریاست دفتر وزارت معارف خاص و ریاست مدرسه علوم سیاسی را بر عهده داشت و در حدود سال ۱۳۰۶ خورشیدی بریاست مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی منصوب شد و از آن تاریخ تا پایان دوره دوم (۱۳۲۰ شمسی) ه چند سال نیز در دوره سوم رسماً شاغل آن مقام بود. دهخدا در اوائل دهه سوم قرن چهاردهم خورشیدی درگذشت.

و تنها قدم در این راه نمیگذاشت شالوده‌کارهایی که باید بعداً انجام گیرد و حتی کارهایی که تاکنون بوسیله افراد دیگری در سالهای اخیر انجام گرفته است ریخته نمی‌شد و مثلاً مقدمات تألیف و طبع فرهنگ بسیار مفید شاگرد و همکار وفادار دهخدا دکتر محمد معین که صحت و نیروی جوانی و حتی جان گرامی را بر سر این کار و کار ادامه طبع لغت نامه گذاشت در زمان ما فراهم نمی‌آمد.

دهخدا در دوره دوم بسبب اشتغال مستمر به جمع‌آوری و تدوین لغت نامه و نظارت در کار کسانی که بتدریج آماده همکاری با او شدند جز بندرت شعر نگفت و مقاله و اثر منشور ننوشت (۱). من که از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۴ خورشیدی (اول در دوران تحصیل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و سپس در مدت تصدی اداره کل انطباعات وزارت معارف (فرهنگ) و دبیر کلی فرهنگستان ایران تاهنگام مسافرت با اروپا جهت ادامه تحصیل) افتخار همکاری ناچیزی با او در تنظیم و پاک‌نویس و طبع مجلدات «امثال و حکم» و جمع‌آوری قسمت کوچکی از شواهد «لغت نامه» و تهیه اولین قرارداد طبع آن داشتم با وجود اعتراف با ارزش این قبیل خدمات گرانمایه دهخدا گاهی مشتاقانه از او می‌پرسیدم چرا با آن همه توفیق که در اوائل مشروطیت در روزنامه «صور اسرافیل» نصیبش شد و نامش را در ایران و خارج از ایران مشهور ساخت دیگر شعری و نثری مخصوصاً بسبکی که در آن روزنامه رعایت میکرد نمی‌سراید و نمی‌نویسد. دهخدا غالباً از جواب دادن طفره میرفت یا در جواب من میگفت که: «در این زمان بسیارند کسانی که حاضرند وقت و نیروی فکری خود را صرف شعر گفتن و مقاله نوشتن و طبع و نشر آنها در روزنامه‌ها و مجلات کنند ولی شاید کمتر کسی باشد که بخواهد و بتواند زحمات شبانه روزی جمع‌آوری لغات ادبی و عامیانه فارسی و شواهد آنها را از دیوانها و کتابها و زبان مردم که کاری بظاهر ساده و در معنی وظیفه‌ای دشوار و خسته‌کننده و طاقت‌سوز ولی واجب است باسانی تحمل نماید ...» حتی بخاطر دارم که روزی در برابر ابرام و پرسش‌های مکرر من فرمود:

«امروز در این کشور عده‌ای کسانی که حقاً یا بناحق مثلاً مدعی گل‌کاری و باغبانی و (بعبارت دیگر شاعری و نویسندگی) هستند فراوان و روزافزون است اما اکثر بلکه همه آنها از قبول زحمت شخم و شیار و کشت و ورز و آبیاری و آماده کردن زمینی که سابقاً مستعد و حاصل خیز بوده است ولی در نتیجه کم‌حوصلگی و سهل‌انگاری فرزندان این مرز و بوم ممکن است دیر یا زود مبدل به سنگلاخ بایری شود و هر چه دانه و ریشه در آن است بخشکد و بپوسد شانه خالی می‌کنند و به بیان دیگر کار جمع‌آوری لغات و شواهد و مستندات آنها را دون‌شان خود میدانند ...»

علاوه بر آنچه از زبان دهخدا در این باب شنیده بودم و نقل آنرا مناسب دانستم باید باین نکته هم توجه داشت که اصولاً ذوق و قریحه دهخدا در شعر و نثر جدی و عامیانه و حتی در محاورات عادی بیشتر به طنز و کنایه و انتقاد از اوضاع اجتماعی رغبت داشت و چون موجبات و مقتضیات این امر در محیط صدر مشروطیت با وجود موانع و مخاطرات سیاسی مختلف آماده‌تر

۱- از جمله آن اشعار است منظومه شیوای «انشاءالله گر به است» که آن را بسال ۱۳۱۰ شمسی در جریان طبع جلد اول کتاب «امثال و حکم» از راه تفنن و باصرار و خواهش من سرود و مثنوی «آب‌دندان بیگی» و غیره. غزل معروف «سلوک فقر» نیز احتمالاً در اوائل دوره دوم یا اواخر دوره اول سروده شده است.

بود طبع و استعداد پر مایه او خود بخود یا به اقتضای اوضاع و احوال و یا بهر دو جهت گرایشی به سرودن و نوشتن شعر و نشر اجتماعی و انتقادی جدی و فکاهی پیدا کرد و نمونه‌هایی انگشت شمار ولی بدیع، در نهایت پختگی و سلاست و سادگی و پاکیزگی و اثر بخشی و مقبولیت پدید آورد (۱) و دهخدا شاعر و نویسنده در آن زمان بسیار کوتاه تجلی کرد و خوش درخشید - اگر چه دولت مستعجل بود - با سپری شدن آن دوره و مقتضیات و امکانات آن هم ناچار دم در کشید اما پیکار نشست و بجای منفی بافی بکار مهم دیگری که مسلماً کم ارزش تر از کار شاعری و نویسندگی او نبود دست زد. منظورم از کار مهم دیگر تالیف و طبع «امثال و حکم» و «لغت نامه» است. شاید یکی دیگر از علل نهانی انصراف دهخدا از شاعری و نویسندگی تجاهل‌ها یا بی-انصافی‌های فاحش افرادی مانند مرحوم محمد ضیاء هشتروندی بود که بشرحی که بعداً خواهد آمد در اوائل دوره دوم در صدد برآمدند که برای بالا بردن قدر و منزلت بعضی از نورسیدگان کم مایه و داعیه‌دار مانند مرحوم نیما یوشیج، و شاید باهمدستی او، اهمیت و تأثیر دهخدا را در ادبیات معاصر نادیده بگیرند و ناچیز بدانند و طبع ظریف و حساس و زود رنج این شاعر و نویسنده بلند پایه را از شاعری و نویسندگی چنان بیزار کردند که او خواه ناخواه بکار جمع آوری امثال و حکم و لغات که یکی از بزرگترین سرمایه‌های شعر و نشر فارسی است متمایل شد و عرصه شعر را به میدان داران دیگر اعم از سخنوران و نویسندگان هنرمند و دانشمند و اصیلی چون بهار و پروین و ایرج میرزا و یوسف اعتصام‌الملک و تاحدی عشقی و نیز به گروهی از معرکه‌گیران فرصت طلب و غوغاگران تجدد و انقلاب ادبی مصنوعی سپرد و حتی از آن پس اگر گاهگاهی در طی دوره دوم و سوم شعری سرود یا چیزی نوشت، از بیم اینکه در عداد مدعیان متظاهر و غرب زدگان سرگشته قلمداد نشود و در صف آن مردم بی بند و بار

۱- انکار نمی‌توان کرد که در بعضی از آثار فکاهی منظوم و منثوری که دهخدا در اوائل مشروطیت در روزنامه صور اسرافیل به چاپ رساند کم و بیش تأثیر برخی از نویسندگان و شاعران روزنامه معروف «ملانصرالدین» که در باکو به ترکی قفقازی منتشر میشد - مخصوصاً تأثیر صابر شیروانی سراینده اشعار فکاهی و اجتماعی «هوپ هوپ نامه» - محسوس است. در منظومه «ای مرغ سحر چو این شب تار» هم که در سوئیس بیاد میرزا جهانگیر خان سروده شده (رجوع شود به صفحه ۴۸۵ شماره نهم و صفحه ۶، ۶ شماره یازدهم سال ۲۱ مجله یغما) نشانه‌ای از توجه دهخدا به طرز تفکر و تلقین شاعران اروپائی و حتی تاحدی به قالب و شکل بعضی از اشعار مغرب زمین مشهود است اما این معنی بهیچوجه از اهمیت و منزلت شامخ دهخدا در ادبیات فارسی و از ارزش تأثیر سالم او در ادبیات معاصر نمی‌کاهد زیرا او بحدی در پرتو استعداد و کوشش و کنجکاو، بر لغات و ترکیبات زبان ادبی و محاوره فارسی مسلط و باروح و آهنگ شعر عالی فصیح و ساده و اصیل این زبان آشنا بود که پارمائی از تراوش‌های ادبیات خارجی در آثارش و مخصوصاً در شعر اجتماعی عامیانه‌اش، لطمه‌ای بقواعد و ضوابط اساسی زبان مأنوس و مفهوم و صحیح فارسی و به پایه‌های ادب و هنر ملی نمیزد و بلکه برعکس، چاشنی تصرفات مطلوب و بجا نیروی طبع مبتکر و آفریننده او را قویتر میکرد و باعث تنوعی مقبول و متناسب با احتیاجات زمان، بخصوص در زمینه شعر اجتماعی و سیاسی و انسانی و بیان عواطف تازه مربوط بآنها میشد.

و بی خبر از وسعت دامنه لغات و قوت ترکیب صحیح کلمات فارسی و از رمز زیباییهای جاودان شاهکارهای پیشین، و از امکان و لزوم استفاده از آنها برای ایجاد شاهکارهای آینده، جانگیرد ظاهراً برخلاف میل واطنی و سابقه ادبی خود ناگزیر شد از آن مقدار قدرت پیشروی و تحرک که در اوائل مشروطیت، در مسیر تحول و تنوع حتی در زمینه شکل ظاهر و قالب شعر و ترویج نشر ادبی و عامیانه و فکاهی بزبان توده مردم از خود نشان داده و گویندگان و نویسندگان باذوق و قریحه از قبیل مرحوم محمد تقی بهار و حسین سمیعی و عشقی و رشید یاسمی و یوسف اعتصام-الملک و محمدعلی جمالزاده و ابراهیم ناهید و امثال آنها را تاحدی بدنبال خود کشانده بود در بقیه دوره حیات خود چشم ببوشد و حتی عقب نشینی کند و برخلاف آنچه از او انتظار و توقع میرفت گاهی در مورد تعریف بعضی از امثال و حکم و پاره ای از لغات فارسی، نثری متکلفانه بسبک ابوالفضل بیهقی دبیر و مورخ معاصر سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی بنویسد و بحق مورد اعتراض مرحوم عباس اقبال در مجله مهر واقع شود و گاهی در اشعاری شیوا بشیوه رودکی^۱ یا بسبک ناصر خسرو^۲ در استعمال برخی از لغات مهجور و بکار بردن ترکیبات نامأنوس اصرار ورزد و حتی دوستان و معتقدان خود را مستقیماً یا بطور غیر مستقیم در این بازگشت بی قید و شرط و در این اقتدای بی کم و کاست از حیث لفظ و عبارت به قدما که غالباً دور از مقتضیات زمان و تحولات زبان بود تشویق فرماید.

من در جای خود ضمن تشریح مفاسد و ضررهای ناشی از شتاب زدگی ها و پرمدعائی ها و «انقلاب بازیهای» افرادی مانند **تقی رفعت و نیما یوشیج و ش. پرتو** و هواداران و بهره برداران دیروزی یا امروزی آنها به تفصیل باز خواهم نمود که آنان گذشته از این که سیر تحول طبیعی و منطقی زبان و ادبیات فارسی را در دوره دوم و سوم متوقف کردند دانسته یا ندانسته در نتیجه واکنش هایی که ایجاد نمودند گاهی بعضی از مردم صاحب نظر و حتی پیشروان واقعی تحول و تجدید راهم کما بیش به کهنه پرستی وادار ساختند و از اینرو در مواردی مشوق و مروج و محرک توقف و حتی سیرقه هرائی در ادبیات معاصر شدند. (نا تمام)

۱- ۲- مثلاً در قطعه بدیع ولی متکلفانه ای بنام «**لیسک**» بمطلع:
 لیسک را بین زبر لاله برگ
 یازان هر سو کشف آسرا
 که باقتفای قطعه «**پوپک**» رودکی بمطلع:
 پوپک دیدم به حوالی سرخس
 بسانگک بر برده بسابر اندرا
 سروده یا در منظومه «**درد**» بمطلع:

د در هستی درد بر یقینم وز هر چه جز اوست بر گمانم

که پاره ای از لغات و ترکیبات آن لغات و ترکیبات بعضی از قصائد خسرو را بخاطر می آورد. با آنکه این دو منظومه دهخدا (متن کامل آنها در صفحه ۴۰۸ مجله یغما مجلد سوم سال ۱۳۲۹ شمسی درج است) از حیث زیبایی و لطف و انسجام و یک دستی معنی و لفظ از آثار برگزیده او هستند اما اصرار وی در استعمال بعضی از لغات و ترکیبات متروک یا نامأنوس در پاره ای از آثار دوره دوم و سوم خود شاید در درجه اول معلول عکس العمل او در برابر یاوه گوئی هایی بیبها نه نوجوئی ها و در درجه دوم نتیجه مستقیم استغراقش در کلمات و لغات دیوان ها و آثار فصیحای نامی قدیم از قبیل رودکی، فرخی، ناصر خسرو، و غیره در نظم و ابوالفضل بیهقی و امثال وی در نشر بوده است.

بِسْمِ تَعَالَى

باب الف .

آب آبادانی است . نظیر : وَ مِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ (۱) .

آبادی ظلم بر بادی است . نظیر : ریشه بیداد بر خاکستر است . اَلْبَغْيُ مَرْتَه

وَحَيْمٌ . اَلْبَغْيُ آخِرُ مُدَّةِ الْقَوْمِ . ظلم عاقبت ندارد . مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ .

مکن ای برادر بیداد رای که بیداد را نیست بآداد پای . فردوسی .

آبادی میخانه زویرانی ماست . خَیام . نظیر : از سستی آدمی زاد کرک آدمی خوار

پیدا شود .

آبان ماه را بارانکی ، دی ماه را برفکی ، فروردین ماه شب بیار روز

۱۰ بیار . در ماه آبان برای خوبی کار زرع بارانی کم و در دیماه برفی اندک کافی ، لکن

فروردین بارانهای متوالی ضرور است .

نمونه خط علی اکبر دهخدا و ابوالقاسم عارف

چون در این شماره و شماره های قبل (شماره نهم و یازدهم سال ۲۱) در گفتار دانشمند
بزرگوار دکتر رعدی آدرخی درباره شعر معاصر ایران چند بار از شادروان علی اکبر
دهخدا و از مرحوم ابوالقاسم عارف یاد شده است مناسب دانستیم که سه نمونه از دست
نوشت آن دو سخنور فقید را بمناسبت مقام کلیشه و در این جا منتشر کنیم .

گزار این صفحه خط مرحوم دهخداست در حاشیه صفحه اول جلد اول کتاب «امثال و
حکم» آن مرحوم که یکدوره از آن در اسفند ۱۳۲۱ شمسی بکتابخانه دکتر رعدی اهداء
شده و این یادداشت گواهی آشکار است بر مراتب حق شناسی آن استاد جلیل القدر .

[illegible]

حضرت عمر بن عبد العزیز
 فروردین ۱۳۴۳
 با عمر بن عبد العزیز
 عارف

گراور این صفحه از دست نوشت مرحوم ابوالقاسم عارف بر پشت نخستین صفحات جلد اول و دوم لباب الالباب محمد عوفی (چاپ لیدن بسالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ هجری قمری) تهیه شده است. این دو کتاب چاپی را هم مرحوم عارف در فروردین ۱۳۴۳ هجری قمری مطابق ۱۳۰۴ شمسی یعنی چهل و چهار سال پیش در تبریز به آقای غلامعلی رعدی که در آن زمان دانش آموز دبیرستان محمدیه بوده اند هدیه کرده است و ضمن آنچه نوشته شده ای از شور میهن پرستی و دل بستگی خود را به زبان شیرین پارسی آشکار ساخته. اگر چه دکتر رعدی از تسلیم کتابها به مجلهٔ یغما برای تهیه کلیشه، خواه از راه فروتنی و خواه از بیم فرسوده شدن و احیاناً مفقود شدن آن دو یادگار! یا شاید بهر دو جهت، استنکاف میفرمود اما اصرار پیاپی ما به اکراه مبرم آن جناب غالب آمد و عاقبت توانستیم پس از دوسه ماه مطالبه و مضایقه عکس این دو خط زیبارا در دنبالهٔ قسمتی از آن گفتار شیوا بخوانندگان گرامی تقدیم کنیم.

مجلهٔ یغما

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه

سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کشور اردن

-۹-

هذه الخلافات والتحزبات العميقة في المجتمع البدوي و استغراق الصحراء لهم بمقرراتها الشاقة حرم الجزيرة العربية من ان تدين بقانون موحد يسيطر عليها و ينظم حياتها فلم تكن هناك اية فرصة او اى مقومات لايجاد حكومة مستقرة بالمعنى الاصطلاحي لتوحيد هذا الشعب المتناثر في شكل سياسى معين او تدفع الاخطار الخارجية.

يقول ارنولد حسب ما ترجمه الدكتور حسن ابراهيم:

كانت كل قبيلة او عشيرة تؤلف جماعة منفصلة مستقلة تمام الاستقلال و ينسحب هذا الاستقلال ايضا على افراد القبيلة فكل فرد منهم لا يعتبر زعامة شيخ قبيلته او سلطته الا رمز الفكرة عامة شاعت الظروف ان يأخذ هو منها بنصيب . بل كان مطلق الحرية في ان يرفض ما اجتمع عليه رأى الاغلبية من ابناء قبيلته...

هذا الوضع السياسى المفكك ايضا لم يقف اثره على داخل الجزيرة بل لقد

این اختلافات و دسته بندیهای ریشه دار زندگانی چادر نشینی ، و مقررات دشواری که صحرا برای آنان وضع کرده بود و ناچار از پذیرفتن آن بودند، مانع می شد که جزیره العرب به قانونی یگانه گردن نهد و حکومت این سرزمین را بدست گیرد و زندگانی در آنرا سر و صورتی ببخشد، در آنجا هیچگونه علل یا امکان حکومت مرکزی بمعنی اصطلاحی آن وجود نداشت تا برای این مردم پراکنده از یکدیگر وحدت سیاسى بوجود آورد و خطرات خارجی را از آنان دور سازد .

هر قبيله يا تيره اى گروهى جدا گانه تشكيل ميداد که به تمام معنى مستقل از ديکرى بود بلکه اين استقلال گاهى از حدود تيره و قبيله تنزل میکرد و بصورت استقلال فردى تجلى مینمود چه هر يك از افراد قبيله رياست شيخ قبيله خویش و قدرت او را از آنجهت می پذیرفت که در پناه آن بتواند بدانچه آرزو دارد برسد . بلکه گاهى خود مختارى وی تا آنجا دامنه می یافت که رأى اکثریت افراد قبيله خود را نپذیرد .

تأثير سياسى اين پراکندگى و ناپيوستگى باهم بداخل جزيره محدود نبود بلکه بر اثر

تخطاها او بالاحرى كان مدخلا نفذ منه النفوذ الخارجى الى الجزيرة فالتحق الغساسنة بالروم وتبع المناذرة الفرس ومن ثم ورث العرب فوق مالديهم من حزازات وخلافات ماكان بين امبراطورين من عداوة وخصومة .

وكم هو جميل هنا ان انقل الى اسماع حضرات السادة رأى ابن خلدون فى العرب ، هم اقرب الى الشجاعة لانهم قائمون بالمدافة عن انفسهم لا يكلونها الى سواهم ولا يثقون بغيرهم قد صار لهم الباس خلقا والشجاعة سجية ... الى ان يقولهم مع الانفة وبعد الهمة والمناقشة فى الرئاسة اسرع الناس قبولا للحق والهدى لسلامة طباعهم من عوج الملكات وبرائتها من ذميم الاخلاق.

هكذا ظل هذا المعسكر مغلقا على نفسه محتفظا بقومه وخصائصه البطولية ودمه الحار الثائر الى ان جاء القائد الاعلى الذى وحد الروؤس المتنافرة تحت حكمته وصحح وضع المجتمع وهدى النائيين الناقمين على انفسهم الى الشرف والحرمة والكرامة الحقيقية التى يجب ان يعتز بها ورسم له طريق الغاية الشريفة فحقن الدماء وقال «يا ايها الناس ان دمائكم و اموالكم حرام عليكم الى ان تلقوا ربكم» فلما طالبت العصبية بايجاد حل لها كان طريق الجهاد قد انفتح على مصراعيه امامها فطابت لهم العصبية فى

همين اختلافات قدرتهاى خارجى توانست در داخل اين منطقه نفوذ كند تا آنجا كه غساتيان خود را به روم پيوستند و آل منذر در حمايت حكومت ايران در آمدند و در نتيجه آثار اختلاف و كشمكش هاى اين دو دولت بزرگ نيز بر مجموع اختلافات داخلى كه مردم جزيره با يكديگر داشتند افزوده شد .

در اينجا مناسب است عقيدة ابن خلدون را در باره عرب براى شما شنوندگان محترم بيان كنم : «عرب صحرائشين شجاع تر از ديگرانست چه آنان دفاع از خود را خود بعهده ميگيرند و بديكري وانميگذارند و جز بخود اعتماد ندارند ستيزه جويى خوى و شجاعت طبيعت آنان شده است» . تا آنكه مى گويد «عرب با همه خويشتن پينى ، بلند همتى و رياست طلبى كه دارد براى پذيرفتن حقيقت و هدايت از ديگر مردم آماده ترند چه طبيعت آنان از قبول عادات ناپسند و اخلاق ناستوده بر كنار مانده است» .

اين سرزمين در چنين موقعيت دشواري بسر مى برد و خصوصيات نژادى چون جنگه جوئى خويش را همچنان حفظ مى كرد و خون گرم جوشان را در رگهاى مردم خويش نگاه ميداشت تا آنكه پيشواى بزرگ آنان پيدا شد ، پيشوايى كه اين مردم گريزان از يكديگر را زير فرمان خود آورد و اجتماع نابسامان عرب را سامان داد ، و مردم گمراهى را كه از خود نيز ناخشنود بودند به شرافت ، بزرگى و بزرگواري حقيقى كه عزت آنان در آن بود راهنمايى فرمود . راه رسيدن به هدف عالى را براى آنان روشن كرد . خونهارا محترم شمرد و گفت : « مردم ! خون شما ، مال شما بر شما حرامست تا آنگاه كه پروردگار خود را ملاقات كنيد» ، از آن پس عصبيت نژادى مسير خويش را به سوى ميدان هاى جهاد تغيير داد و كشمش و كوشش ها

سبیل الحق و وجدت عصبيتهم غداها عن هذا الطريق فكانوا اشرف وحدة متماسكة على قلب واحد نزل خالد بن الوليد من مقام القيادة الى مقام الجندی عن طيب خاطر ليتولى القيادة ابو عبيدة دون ان يسأل فهو هو الجندی في مكان القائد و هو هو القائد في مكان الجندی .

فبالاعتاب صليت او المحراب سيات

وكانوا تلك القوة المعنوية الهائلة الموحدة امام المشركين ليذكروا نعمة الله عليهم اذ كانوا اعداء فالق بين قلوبهم فاصبحوا بنعمته اخوانا ويشكر الله على درجة الشهادة وجنة تجرى من تحتها الانهار ثوابا لمن اراق دمه في سبيل الحق بعد ان كان يرفقها من اجل ناقة اعتدت على كلاء او خلاف على رهان وما الى ذلك .

اما القسم الثاني او الصورة الثانية من المجتمع وهي اهل الحضرة فهم المتمتعون بالاستقرار في مراكز الثروة والحضارة فقد قامت المدن من قديم الازمنة في الجزيرة العربية على اساس عاملين الاول خصب الارض ووفرة المياه مما ربط الناس بالارض فاشتغلوا بالزراعة والثاني طرق القوافل التجارية التي قامت المدن عليها كمحطات او منازل لهذه القوافل فقد كانت الجزيرة تعتبر من اهم الطرق التجارية اذ ذلك نظرا لموقعها الجغرافي بين المحيط الهندي ومصر والشام .

در راه خدا بکار رفت ، و همان مردم خودخواه خویشتن بین در پرتو تعلیمات این پیشوای آسمانی چنان با یکدیگر یکی شدند که خالد بن ولید به میل خود از رتبه فرماندهی به حد سر بازی تنزل میکرد تا ابو عبیده منصب فرماندهی را بعهده بگیرد بی آنکه به پرسد چرا فرمانده به حد سر باز تنزل میکند و چرا سر بازی مقام فرمانده را اشغال مینماید

«خواه باستانه نماز گز ارم و خواه به محراب هر دو یکسان است» :

چنان نیروی معنوی بزرگ و منظمی را برابر مشرکان پدید آوردند تا نعمتی را که خداوند بر آنان ارزانی داشته است بیاد آورند چه آن هنگام که دشمنان پراکنده بودند خدا دلهای آنان را با یکدیگر سازگاری داد و در برکت و نعمت پروردگاری باهم برادر شدند یا آنکه بدرجه شهادت و بهشت جاویدان رسند و خونبهای آنان بهشت جاویدان گردد ، همان خونی که در دوره جاهلیت در راه ماده شتری که بدرون سبزه زار پا نهاده بود ریخته میشد یا جانی که بخاطر گرو بستن در قمار از تن بیرون می رفت .

دسته دوم از مردم این سرزمین شهر نشینان بودند . اینان از مزایای شهر نشینی و زیستن در مهد ثروت و تمدن بهره مند بودند . از دیر باز شهر و شهر نشینی در جزیره العرب بر اثر دو علت بوجود آمد ، یکی آبادانی زمین و فراوانی آب که مردم را به یکجا زیستن پای بند میکرد و بکسب و کار میپرداختند ، و دیگری راههای تجارتی سبب می شد شهرها در مسیر راهها ساخته شود و این شهرها بارانداها یا منزلها برای کاروان بشمار میرفت .

وكان الحجاز ومكة بالذات من اعظم المراكز التجارية بتأثير القوافل ووجود الكعبة شرفها الله وانهقاد الاسواق كسوق عكاظ مما جعل لها مكانة الرئاسة وكان في مكة نوع من الحكم كظاهرة ضرورية للمجتمع الحضري فقد حكمت قريش منذ القرن الخامس حين تولى قصي بن كلاب رئاسة دار الندوة التي انشأها وكان له عقد اللواء والحجابه والسقاية و الرفادة و انقلت هذه الوظائف الى قريش و فروعها حتى ظهر الاسلام .

وكان القريش شأنها في مضممار التجارة حتى ان بعض اللغويين قالوا لقد سميت قريش قريشا لانهم ينقرشون فحيثما يمم المال يمموا و كانت رحلة الشتاء والصيف لا يلاف قريش ، ايلافهم رحلة الشتاء والصيف ، فليعبد وارب هذا البيت ، الذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف . وفعلا كان للحضريين من المتخمين الامتين واصحاب رؤوس الاموال في مكة و المدينة واليمن من الحظ الوافر والنصيب العظيم من المكنة والثراء وبحبوحة الحياة والعيشة الناعمة مادفعهم الى البطر والتكبر والاغترار ، وانتهى بهم الامر الى عبادة المال واكتناز الذهب والفضة وتحكم راس المال وابتز واستعبد و استغل الاراضي

جزيرة العرب بخاطر موقعيت جغرافي آن كه بين اقيانوس هند و مصر وشام قرار گرفته است از مهمترين راههای بازرگانی آنروز بحساب می آمد . حجاز و بخصوص مکه بخاطر وجود خانه مبارك كعبه ورفت و آمد قافلهها از بزرگترین مراکز تجارت بود . بازارهای موسمی مانند « سوق عكاظ » كه در شهر مکه بر پا می شد ، ابهت خاصی برای این شهرها ایجاد کرده بود . در مکه بحكم ضرورت حكومت گونه ای كه در خور مردم شهر نشین است وجود داشت . قريش در قرن پنجم و از آن هنگام كه قصي بن كلاب « دارالندوة » را بوجود آورد و ریاست آن مجلس و پرده داری كعبه و سیراب كردن حایان و دستگیری زائران را بعهده گرفت برای این شهر حكومت میكرد و این وظائف تا ظهور اسلام بمیراث درخاندان قريش همچنان باقی بود . قريش موقعیت خود را در تجارت دارا بود تا آنجا كه بعضی گفته اند قريش را بدین نام خواندند چون مال می اندوختند (۱) و هر جا مالی بود روی بدان میكردند و برای كسب مال دو نوبت در سال به بیرون مکه سفر میكردند سفر زمستانی و سفر تابستانی « برای الفت یافتن قريش الفت یافتن آنان هنگام کوچ كردن زمستان و تابستان ، پس پیرستید پروردگار این خانه را كه طعام داد آنانرا در گرسنگی و ایمن ساخت آنانرا از بیم » . (سوره قريش) در چنان وقت شهر نشینان و سرمایه داران مکه و مدینه و یمن كه در خانه و ملك خود آسوده آرمیده بودند از ثروت و مكنت ولذات زندگانی برخورداري فراوان داشتند ، چندانكه این خوشگذرانی آنانرا خویشتن بین و خود پسند و سرکش ساخت و تا آنجا كه معبود آنان

والدور و موارد الحیاة وكان نتيجة لذلك ان تضخمت طبقة الارقاء والاقنان وازدادت الهوة اتساعا وعمقا بين الطبقتين طبقة السادة والاغنياء من جانب و العبيد الكادحين من جانب آخر. وكانت اذان السماء و عيونها اقرب الى شكوى العبيد الذين يعانون من آذان هولاء القوم و عيونهم . وكانت الفترة قد طالت بالبصبر في انتظار ساعة الصفر ليخرج البشير من هذا الدثار الثقيل الذي ران على الانسان فيصحح الموضع «يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر».

لقد كان اصحاب المصالح غلاظ اكباد لدرجة نكتفى بالتلميح اليها بما لقيه الرسول وعشيرته الاقربون واصحابه رجالا و نساء مما حدث لخباب وبلال وعمار بن ياسر وامه وغيرهم مما اضطر المسلمين الى الهجرة الى الحبشة . كما هاجر الرسول «ص» شخصاً الى يثرب فحاولوا التخلص من محمد «ص» بكل وسيلة ولكن يدالله هي العليا دائما و وسوس لهم رأس المال بشراء محمد «ص» ولكنه قال لعمه و الله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في يساري على ان اترك هذا الامر حتى يظهره الله او اهلك فيه متركته».

مال و اندوخته ايشان طلا و نقره بود . سرمايه داری حکومت مطلق داشت هر جا اندوخته ای بود می ربود هر جا زمینی ، خانه ای یا وسیله ای از وسائل زندگانی یافت می شد در اختیار می گرفت . نتیجه این شد که طبقه ای بزرگ بنام برده و بنده پدید آمد و روز بروز شکاف بین این دو طبقه ثروتمند و رنجبر بیشتر گشت گویا دیده و گوش آسمان برای پذیرفتن شکایت بردگانی که در سختی و بدبختی بسر می بردند گشوده تر بود تا در لحظاتی که طاقت آنان طاق و کاسه صبرشان در انتظار فرج غیبی و رسیدن مژده آزادی لبریز است پیمبر رحمت پرده را از روی خود بیکسو افکند و برای نجات این بندگان برخاست : ای جامه در سر کشیده ! برخیز ! و بترسان ! و پروردگار خویش را تکبیر گوی ! و جامه های خود را پاکیزه ساز ! از بتان دوری کن ! و مده تا آن که بیش ستانی !! (آیات سوره المدثر).

حقیقت اینست که ثروتمندان سنگدلی را به نهایت رسانده بودند و برای نمونه آن کافی است که ببینیم با پیمبر و خویشان نزدیک او و یارانش ، چه زن و چه مرد - چه کردند و کسانی مانند خباب و بلال و عمار یاسر و مادرش و جز ایشان از دست این مردم خونخوار پول دوست چه کشیدند ، چندانکه مسلمانان ناچار شدند به حبشه هجرت کنند و پیمبر نیز به مدینه هجرت کرد ، سرمايه داران قریش تا آنجا پایداری کردند که خواستند محمد را با پول بخرند ولی او گفت : «عموی مهربان اگر آنان آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من ینهند و بخواهند این رسالت تاریخی را رها کنم ممکن نیست.»

مدرسۀ دارالفنون

در تأسیس دارالفنون و رجالی که در این مؤسسۀ علمی معلم یا محصل بوده‌اند دانشمند دقیق اقبال یغمائی رساله‌ای تألیف فرموده که از آن رساله جامع‌تر و تمام‌تر تألیفی اگر هم امکان داشته باشد دشوار است. این رساله در شمار مقالات خوب سال بیست و دوم مجله یغماست که در چند شماره انتشار می‌یابد. تصاویری هم بکوشش بسیار فراهم آمده که بر معنویت کتاب می‌افزاید. اگر خوانندگان محقق اشتباهی در آن یافتند، یا نکاتی دیگر بنظرشان رسید خواهشمند است یادآوری فرمایند.

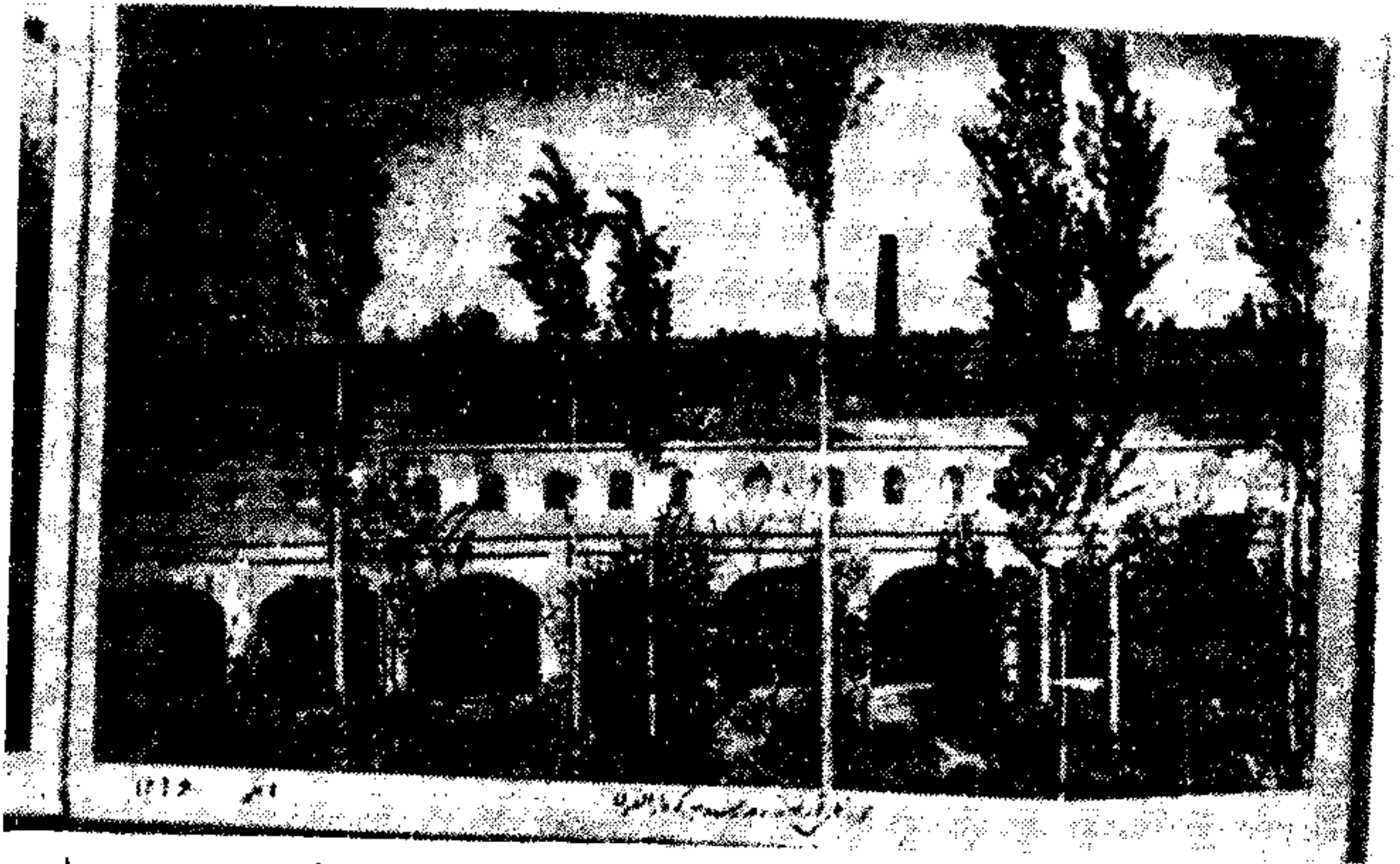
مجله یغما

دارالفنون و امیرکبیر یادآور یکدیگرند و تداعی معانی را مثل و شاهی گویا تر از این نیست. هر کس که با سیر فرهنگ ایران در دوران اخیر اندک آشنائی داشته باشد وقتی امیرکبیر را به خاطر می‌آورد یا ذکر جمیلش را از زبان کسی می‌شنود بی‌گمان دارالفنون را که از جمله یادگارهای پر ارج این بزرگ مرد است به یاد می‌آورد و زبان به تجلیل و تفعیم بانی آن می‌گشاید.

در اینجا مقصود بیان تاریخچه دارالفنون است نه نگارش احوال و کارها و خدمت‌های بزرگ بنیانگذار آن. چه شرح خدمت‌های پر ارج امیرکبیر را کتابی به بزرگی مثنوی و شاهنامه باید، اما ناگزیر اشارتی مختصر به شرح زندگی و دوران کوتاه اما پربرکت صدارت وی می‌شود.

میرزا تقی‌خان به سال ۱۲۲۲ هجری قمری به دنیا آمده است. پدرش کربلائی قربان آشپزباشی میرزا بزرگ قائم مقام بود. هر روز که معلم پسر قائم مقام به خانه قائم مقام میرفت و به درس گفتن می‌پرداخت تقی که بر اثر ذوق سرشار و خردبیدار قدر دانش را نیکو می‌شناخت و دانسته بود که بی‌علم به مقام رفیع نمی‌توان رسید از پس در به گفته‌های معلم گوش می‌داد و آنچه را او می‌گفت به خاطر می‌سپرد. قائم مقام شوخی‌ای با او کرد یکسر به مدرسه رفت، زلفها را تراشید و مشغول تحصیل شد. وقتی شرحی به قائم مقام نوشت و قلمتراش خواست. قائم مقام به فرزندان خود گفت: همه زیر دست این تقی خواهید شد. ۱۰
قائم مقام چون هوشمندی و استعداد و قابلیت او را دانست دریغش آمد که طفلی چونان هشیوار از دانش محروم بماند، او را در پناه خویش گرفت و تربیت نمود.





تقی اندک اندک مایه گرفت و برآمد ۱ پایۀ هوش و تدبیرش شناخته شد و در شمار درباریان در آمد و وقتی خسرو میرزا هفتمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه برای پوزش طلبی از کشته شدن گریبایدف ۲ با هیأتی به روسیه رفت میرزا تقی خان که در آن وقت عمرش از بیست و دوسه سال بیشتر نبود بیدارترین و هوشیارترین افراد هیأت بود . او بعد از بازدید مؤسسات فنی و علمی روسیه دائم در این اندیشه بود که چرا در ایران چنان تأسیسات بزرگ و سود آفرین به وجود نیامده و در همانجا با خود عهد بست که اگر روزی اداره مملکت به او سپرده شود ایران را از نظر فنی و صنعتی و مؤسسات علمی چنان غنی سازد که به پای کشورهای پیشرفته برسد . انصاف را که این مرد پاک نهاد بلند نیت با تدبیر پیمان پائید و پس از اینکه صدارت یافت بی درنگ به اقدامات بزرگ آغاز نهاد . نخست برای اینکه راه را برای انجام نقشه های وسیع و مفید خود صاف و هموار کند به تصفیه دربار پرداخت و در این کار رنجها برد و سرانجام نیز سر در این راه باخت . دیری از آغاز صدارت امیر کبیر نگذشت که پلنگان از هیبت و صولت آن شیر مرد خوی پدرها کرده از ترس آرام گرفتند اما در نهان همدست و همداستان شدند که آن مصلح بزرگ را از میان بردارند و راه و روش دیرین در پیش گیرند .

۱- خلاصه این پسر (اشاره به میرزا تقی خان) خیلی ترقیات دارد وقوانین بزرگ به روزگار می گذارد. باش تاصبح دولتش بدمد... (قسمتی کوتاه از نامه ای که میرزا ابوالقاسم قائم مقام به برادرزاده اش اسحق نوشته .)

۲- گریبایدوف سفیر در روسیه ایران به بهانه اینکه طبق معاهده تر کمانچای اسرای ارامنه نباید در ایران بمانند دوزن ارمنی را که به دین اسلام در آمده بودند و در بازگشتن به ارمنستان رضا نبودند به خانه برد. این عمل بر مردان مسلمان ایران زشت و تنگ آمد روز دوشنبه دوم شعبان ۱۲۴۳ به خانه گریبایدف هجوم بردند و او وسی و هفت نفر از کسان و مأموران او را کشتند. این هیأت روز ۱۶ شوال ۱۲۴۴ از تبریز بسوی تفلیس روانه شد و سوم رمضان ۱۲۴۵ به تبریز بازگشت.

بزرگترین دشمن امیر کبیر ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بود. امیر کبیر با اینکه دختر او عزت الدوله ۱ را به زنی داشت همیشه نسبت به وی بی اعتنا بود؛ از دیدنش پرهیز می کرد و اگر اتفاق را با او روبه رو می شد سخنان تلخ و درشت می گفت حتی در حضور شاه از بدگفتن به او پروا نمی کرد.

مهدعلیا و همداستانش سرانجام شاه جوان و بی تجربه را به فسون و نیرنگ فریفتند.

۱- عزت الدوله روز ۲۲ ربیع الاول سال ۱۲۶۵ قمری در سیزده سالگی به عقد امیر کبیر درآمد و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی به خانه او رفت. حاصل این پیوند دودختر بود یکی تاج الملوك که ام الخاقان لقب یافت و پس از آنکه برآمد به دستور مهدعلیا زن مظفرالدین میرزا ولیعهد شد و محمد علیشاه از اوست. دیگری همدم الملوك که ملقب به همدم السلطنه شد و به ازدواج مسعود میرزا ظل السلطان درآمد. (همدم السلطنه بسال ۱۲۹۶ درگذشت). ناصرالدین شاه و مهدعلیا پس از گذشته شدن امیر کبیر عزت الدوله را ناچار کردند که به ازدواج کاظم خان نظام الملک پسر میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری درآید. عزت الدوله از فرمان مادر و برادر سخت برآشفته و تحاشی کرد و گفت: مگر من در شمار ائاثه پادشاهی و صدارتم که هر کس صدارت یافت من باید در خانه او باشم، اما چون نافرمانی وزاری وی سود نبخشید به شرط اینکه هیچگاه همخواه نظام الملک نشود و فقط به اسم زن او باشد گریان و به اکرام این پیوند را پذیرفت. چندی روابط این زن و شوی بدین گونه بود اما پس از مدتی عزت الدوله با نظام الملک مهربان شد و از او دختری بوجود آمد که در طفلی درگذشت.

بعد از اینکه میرزا آقاخان مغضوب و از صدارت معزول شد و او و پسران و دیگر بستگان و نزدیکانش از دربار و کارهای دولتی رانده شدند خواهر شاه نیز از کاظم خان جدا شد و به عقد شیرخان عین الملک پسر خانخانان پسر دائی خود درآمد. عین الملک که اعتضاد الدوله لقب گرفت بسال ۱۲۸۵ درگذشت و عزت الدوله زن یحیی خان معتمد الملک (بعد ملقب به مشیر الدوله شد) برادر حاج میرزا حسین خان سپهسالار شد. پس از مدتی از او نیز برید و به همسری میرزا نصرالله خان منشی سپهسالار درآمد و سرانجام روز بیست و سوم ربیع الثانی سال ۱۳۲۳ در هفتاد و سه سالگی درگذشت. ... عزت الدوله از زنان بزرگ خاندان قاجاریه است. علاوه بر مراتب وفاداری و صفای کاملی که از او نسبت به شوهر بزرگوارش مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر بروز کرده زنی زیبا و باهوش و با کفایت بوده و با چهار پادشاه از سلسله قاجاریه نسبت بسیار نزدیک دارد پدرش محمد شاه، و برادرش ناصرالدین شاه، و برادرزاده اش مظفرالدین شاه، و نواده دختریش محمد علی شاه پادشاه بوده اند. (صفحه ۳۷۲ کتاب میرزا تقیخان امیر کبیر تألیف مرحوم عباس اقبال)

۲- ... لهذا در روز جمعه ۲۷ شهر محرم الحرام او را از تمامی خدمات و مناصبی که بمعهده او محول و مفوض بود خلع فرموده بالمره از نوکری دربار جهان مدار عزل و اخراج نمودیم و مقرر داشتیم که از دار الخلافه باهره بیرون رفته و به ولایت کاشان برود و چند صباحی در کاشان بماند و از جان و مال و اولاد او در گذشتیم و به عفو و اغماض ملوکانه جرائم او را بخشیدیم ...

(قسمتی از نامه ناصرالدین شاه به احتشام الدوله خاتمر میرزا حاکم بروجرود و لرستان و بختیاری خوزستان)



مهر علیا
مادر ناصرالدین شاه



عزة الدولة
خواهر ناصرالدین شاه
زن امیر کبیر

و او را به عزل و تبعید و کشتن چنان مردی بزرگ برانگیختند .

امیر کبیر رفت و میرزا آقاخان نوری جای او را گرفت .

خبر عزل امیر کبیر و صدارت یافتن میرزا آقاخان بدینگونه انتشار یافت

«سرکار عالی حضرت قوی شوکت شاهنشاهی به اقتضای رأی جهان آرای ملوکانه صلاح و صرفه ملک و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی خان را از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلك و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود بکلی خلع و معزول فرمایند لهذا در روز چهارشنبه ۲۵ این ماه حکم از مصدر سلطنت عظمی بهمین صراحت شرف صدور و نفاذ یافت و او بر حسب امر قدر قدر همایون از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب الاختیار گردید و چون مراتب لیاقت و شایستگی جناب جلالتعاب کفالت و کفایت انتساب مقرب - الخاقان اعتمادالدوله العلیه العالیه که در اصالت و نجابت و بایستگی از اکفا ممتاز و اباعن جد از جمله معتبرین و معتمدین حضرت و دولتخواه دولت جاوید آیتاند رجوع این مهم خطیر در پیشگاه نظر انور اقدس همایون ظاهر و لایح آمد لهذا جناب معزی الیه را از سلك تمامی چاکران دربار همایون انتخاب فرموده به تفویض منصب جلیل و شغل نبیل صدارت عظمی مخصوص و به اکسای يك ثوب جبه شمس مرصع مکمل به الماس و یاقوت آبی از جامه خانه خاص از ملبوس تن مبارك مخلع فرمودند که به اصابت رأی و حسن تدبیر و بذل جهد موفور به امور جمهور خلايق واری نمایند و حسب المقرر بر مسند صدارت عظمی متمکن گردیده به لوازم منصب جلیل قیام و اقدام نمودند .» ۲

امیر در دوران کوتاه صدارتش چندان به ایران خدمت‌های برجسته فرمود که شرح آن را کتابی بزرگ باید. اشارت همین بس که این نایب کم نظیر به اندک زمان دست فتنه - جویان و مفتخواران را از دربار کوتاه کرد . حاکمان عاقل و عادل به اداره شهرها گماشت به همت او سراسر مملکت امن شد هیچ متجاوزی - یارای تجاوز و ستمگری نداشت و هیچ بداندیشی جرأت فتنه انگیزی نمی کرد . تا او بر سر کار بود همه کارها بنظم بود اما همینکه وی که چون سد سدید در برابر بدکاران پیاپی ایستاده بود شکسته شد باز وضع کشور آشفته و پریشان شد.

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۴۲ مورخ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸

۲- ناصرالدین شاه پس از مدتی از کشتن امیر کبیر سخت پشیمان شد . بارها ندامت خود را پیش کسانی بر زبان آورد یا به کنایت و اشارت نوشته است . در این نامه که به آصف الدوله والی خراسان فرستاده پشیمانی او آشکارا خوانده می شود . . . ما کار زیاد داریم و ممکنست بدون مطالعه احکام و فرامینی به امضای ما برسند . از شما که نوکر صدیق و دانشمند ما هستید انتظار داریم که همواره در این قبیل موارد بی پروا عتیده و نظر خود را بعرض برسانید و یقین بدانید اگر ما در اوایل سلطنت خود تجربه امروز را داشتیم مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام هم صدراعظم این مملکت بود . بنا بر این نظر شما قایم می شود .»



محمد صادق صفوی
شمس آباد (هندوستان)

بعضی اشتباهات در تاریخ براون*

در سیر تازه‌ای از تاریخ ادبی ایران تألیف استاد براون اشتباهاتی چند در نظر آمد که ذیلاً تذکر داده می‌شود. مؤلف آن اثر جاویدان را برگردن ایرانیان و ایران دوستان احسانهایی است عظیم و منت‌هایی است نامحسوس. آنچه در زیر نگاشته می‌شود نه به نیت انکار از آن منت‌هاست و نه بمقصود پرلجن کردن چشمه آفتاب، بلکه تحلیلی و منجشی است علمی، صرفاً و صرفاً. تاریخ براون تألیفی است دوهزار صفحه‌ای و دارای چهار جلد قطور، و ایرادات بنده کمتر است از سی بلکه از بیست و پنج. این ارقام تناسب واقعی بین صحیح و سقیم استاد را روشن‌ترین وجهی می‌رساند.

روی هم رفته اشتباهات براون که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد از دو قبیل است: یکی مساهلات تاریخی، و این از سه چهارم بیش نیست؛ دیگری مسامحاتی در امور ادبی و موارد سخن‌شناسی، غالب اغلاط از همین قسمت اخیر است. اینجا باید در دفاع استاد متذکر شوم که موازین سخن‌شناسی در خاور و باختر یکدست نیست بلکه بی‌شایه اغراق فرق شرق و غرب را دارد، پس اگر آن دانشمند اروپائی را در فهم معنای اشعار فارسی سهواً روی داد تاحدی سزاوار بخشایش است! لابد خوانندگان محترم ملتفت خواهند شد که اغلب اشعاری

* - هر محقق ادیب که این مقاله را مطالعه کند مراتب تبهر و اجتهاد نویسنده را درمی‌یابد. از استاد بزرگوار محمد صادق صفوی امتنان بسیار است که مجله یغما را در خور عنایت و لطف شناخته‌اند و در سال نو هدیه‌ای ارجمند بخوانندگان فرستاده‌اند. مجله یغما. ۱- ولی باید این را نیز عرض کنم که بعقیده بنده اینگونه فرو گذاشتها اگر از خاورشناسان خارجی سزاوار عفو و گذشت باشد، از دانشمندان خود خاور هرگز بخشودنی نیست. تتبع و تحصیل ادبیات عبارت است از فهم و نقد سخن که اصطلاح سخن‌شناسی تعبیر جامعی از آنست. متأسفانه امروز بین فضیله ما تاریخ ادبیات بیشتر مورد عنایت است تا ادبیات اصیل و سره. اگر یکدهم از صفحاتی که در جراید و مؤلفات ادبی بمباحث تاریخی سیاه کرده می‌شود بمسایل واقعی ادبی مصرف شود کار ادب چنین بی‌سامان نماند. تحقیق تاریخی در ادبیات مقصود بالغیر است نه مقصود بالذات، یعنی تاریخ تاحدی که در فهم ادبیات معین باشد باید مورد تتبع اهل ادب قرار گیرد، و بیش از آن امریست زاید.

ایکاش مجله وزین یغما هر ماه صفحه‌ای برای مباحث سخن‌شناسی اختصاص دهد تا سخن‌دانان و ناقدان بتوانند در شرح و حل و نقد افکار و اشعار و آثار ادبی نکته‌ها و تفسیرها و تعبیرها بنویسند. هیچ لازم نیست این نوشته‌ها دراز بصورت مقاله باشد: اگر سطری است هم خوب است مادام که سخنی باشد گفتنی. مثلاً دانشوری راجع به تك بیتی چیزی در خاطرش گذرد باید آنرا یاد داشت کند و بمجله فرستد. یقین که این‌طور با گذشت ایام گنجینه‌ای از توضیحات و انتقادات فراهم آید که فقر ادبیات فارسی را در یکی از مهمترین قسمت‌هایش بغنا تعویض کند. (بحثی در دو بیت مماثل محتشم و نظیری که نگارنده در طی همین مقاله وارد آن شده انموذج ناچیزی است از در بایست کار.)

که در زمینه معانی آنها نگارنده را با استاد براون دقی است در دو جلد آخر تاریخش جادارد. علتش اینست که در همین دو مجلد است که براون اصل متون فارسی را با تراجم منشور تحت-اللفظی آنها آورده است و با مقابله تراجم بامتون میتوان قضاوت کرد که آنچه براون را از آن مقطوعات انتخابی گیر شده درست میباشد یا خیر. در مقابل، دو جلد اول کتاب فاقد متون فارسی است و فقط دارای ترجمه انگلیسی میباشد، و آن ترجمه هم آزاد و منظوم است. پیداست که چون درین صورت مذاقه در تطبیق ترجمه با اصل ممکن نیست نمیشود حکم بر سقم یا صحت ترجمه کرد. چون ممکن است بعضی خوانندگان ارجمند ایرانی را فهم ترجمه انگلیسی براون دشوار باشد بنده شایسته تر دانستم تراجم براون را باز فارسی برگردانم تا خوانندگان توانند بهتر قضاوت فرمایند. پس از ذکر این مقدمات، اکنون می آیم بر سر مطلب:

۱- ج ۲، ص ۶۹ - در بیان تضمین، قطعه زیر را که خودش نظم کرده بمثال می آورد:

« مست می بیدار گردد نیم شب » فرمود شیخ

این اگر چه قول شیخ است نیست جای اعتماد

من می دیدم که هر که مست آن گردد کسی

سر ز مستی بر ندارد « روز محشر بامداد »

در مصراع دوم تاء فوقانی « است » از وزن افتاده است. درباره سواکنی که موصول بحرف وصل نباشد قاعده عروض چنان است که اگر يك ساکن باشد بحال خود میماند؛ اگر علاوه آخر مصراع (یا مقامی که در حکم آخر مصراع باشد) جایی دیگر دوساکن متوالی جمع شود ساکن نخستین بحال خود می ماند و ساکن دوم متحرك می گردد؛ و اما اگر بیش از دوساکن باشد ساکن اول بی تغییر می ماند، ساکن دوم تحريك می یابد، و پس از آن هر عده ای از سواکن که باشد، خواه يك، خواه بیش، ساقط می شود. چون در مصراع براون تاء فوقانی است، ساکن دوم میباشد باید تحريكش شود، نه اسقاط، (بنده می دانم قدما این چنین سقوطها را جایز می شمرده اند. ولی سخن در شیوه زندگان است، نه در عادت مردگان. اگر مدار بر تقلید قدما باشد قافیه بامداد با اعتماد جور نخواهد آمد. فرعن المطر قر تحت المیزاب.) چون براون کوشیده است عروض ما را طبق سیلابهای السنه غربی پیاموزد در حالیکه اساس عروض ما بر حرکات و سکانات است لاجرم موفق نشده است تا فرق میان يك و دوساکن نهد. در طی همین مقاله دو مثال دیگر ازین نقیصه مذکور خواهد شد. مصراع حاضر را میتوان اینطور موزون کرد: قول شیخ است این ولیکن نیست جای اعتماد.

براون يك مرزا انگلیسی بود و می خواست عروض فارسی را با عروض انگلیسی تطبیق دهد. بنده يك استاد بنام خودمانی را دیده است که در اتباع براون طبق همین سیلابهای انگلیسی کلاس خود را عروض فارسی می آموخت. این خلط و خبط چه پایانی شایان یافت چون دانشمند مزبور بحر شاهنامه را با حتم و جزم تمام بحر هزج تلقی فرمود؛ میباید این نیز عرض کنم که رساله معیار الاشعار خواجه نصیر یکی از کتابهای درسی این کلاس بود؛ گویا

۲- رجوع شود بدیباچه جلد دوم، ص ص. یب - یج، که آنجا وارد همین بحث شده

سعی مینماید ساکنین متوالی را طبق سیلابها تعبیر کند.

آن آموزگار فاضل رساله مذکور را ابدأ مورد نظر قرار نداده بود .

۲- ج ۲، ص ۹۶۷ و ص ۱۰۱۲ - در مورد سال وفات قابوس و پناهندگی این سينا نزد او ، در ص ۹۶ می نویسد که سلطان محمود در سال ۱۰۱۷ کشور میمون بن میمون خوارزمی را اشغال کرد . باز در ص ۱۰۲ می نویسد که در سال ۱۰۱۷ میمون ثانی بدست امرای طاعی بقتل رسید و محمود بر ملکش مستولی گشت . در ص ۹۶ می نویسد که « چندی قبل (« Shortly before ») ازین تاریخ [۱۰۱۷] محمود میمون را در نامه نوشت که فلان و فلان علما و حکما [البیرونی ، خمار ، عراق ، بوعلی ، ابوسهل مسیحی ، ص ۹۷] را بدربار من بفرست . باز در صفحه آتی می نویسد که بیرونی و خمار و عراق برفتن غزنه تن در دادند ولی مسیحی و بوعلی فراری شدند : مسیحی در راه مرد ، بوعلی نزد قابوس بن وشمگیر پناه برد . ازین بیانات هویداست که همه این پیش آمدها راجع بسالهای ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ م میباشد (در ص ۱۰۱ صراحت میکند که بیرونی قریب بسال ۱۰۱۷ بغزنه رسید) . ولی سال وفات قابوس را در ص ۹۷ و باز در ص ۱۰۲ سال ۱۰۱۲ می نویسد ، عدم تطابق که در سالهای درگذشت قابوس و پناهندگی بوعلی نزد او وجود دارد بدیهی است . اگر قابوس در سال ۱۰۱۲ مرده بوده باشد بوعلی نمیتوانست در سال ۱۰۱۷ نزد او پناهنده شود .

۳- ج ۳، ص ۴۵۷ - بحواله جامع التواریخ می نویسد که رکن الدین خورشاه یکشنبه سلخ شوال ۶۵۴ ه . ق . پیش هولاگو تسلیم شد . بنده بتألیف خواجه رشید مراجعه نمودم و در آن بجای سلخ شوال « اول ذی القعدة » یافتم (جامع التواریخ ، اشاعت دکتر بهمن کریمی ، ج ۲ ، ص ۶۹۵ ، س ۱۱) . خواجه رشید همانجا قطعه ای را از خواجه نصیر نیز آورده که مشعر بهمین ماه و روز و تاریخ است :

سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد
یکشنبه اول مه ذی القعدة ، بامداد
خورشاه ، پادشاه سماعیلیان ، ز تخت
درخواست ، پیش تخت هلاکو بایستاد

در اینجا بی مورد نیست عرض کنم نسخه ای از تساریخ بنا کتی در کتابخانه شخصی نگارنده هست که خود بنده آنرا از روی نسخه خطی دانشگاه لکهنو در هندوستان (سال استنساخ ۹۸۸ ه . ق .) نقل برداشته و بعد با نسخه خطی (نامورخ) کتب خانه آصفیه حیدرآباد دکن مقابله کرده ام .

۱ - گویا در ازل تقدیر بر این رفته است که دانشمندان روزگار این رساله نفیس را ابدأ شایان التفات ن شمارند . شادروان علامه محمد بن عبدالوهاب در مقدمه المعجم این کتاب مستطاب را زاده فکر خواجه نصیر و یا هیچ نویسنده معلوم دیگری ندانسته ابن ابیه معرفی می فرمایند (المعجم فی معانی اشعار المعجم ، چاپ تهران ، ۱۳۱۴ . مقدمه مصحح اول ، ص ۵) ، در حالیکه شواهدی در دست است ، هم داخلی و هم خارجی ، که دیگر در انتساب این رساله بخواجه نصیر جای اینگونه تردیدها را باقی نمی گذارد . علامه فقید دیگر آقای ملک الشعراء بهار در جلد سوم سبک شناسی ، چاپ دوم ، ص ۱۵۸ ، گرچه این رساله را در عداد تألیفات خواجه نصیر جامیدهند ولی در ذکر موضوعش راه اشتباه می پیمایند و می فرمایند : « معیار الاشعار در صنایع شعر » ! چونین تغافل از چونین دانشمندان در مورد چونین تألیفی که بی اغراق میتوان گفت همتایش در کتابهای عروض و قافیه فارسی یافتنی نیست واقعاً شکفت آور است .

چنانکه معلوم است تاریخ بنا کتی تلخیصی است از جامع التواریخ رشیدی . در تاریخ بنا کتی نیز قطعه فوق موجود میباشد با اختلافی بس جزوی و بی اهمیت و مؤید اول ذی القعدة :

سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد یکشنبه غرة ۱۵ مه ذوالقعدة بامداد
خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هولاکو بایستاد

(ورق ۲۰۱ ب) .

۴ - ج ۳ ، ص ۶۹ - سال ولادت خواجه رشید را ۱۲۴۷ م ذکر کرده و سپس میگوید همان سال الموت بدست هولاکو گشوده شد . ولی در ج ۲ ، ص ۴۵۸ و ۹ سال فتح الموت را بالصراحه ۱۲۵۶ نوشته است .

۵ - ج ۳ ، ص ۱۱۶ - غزلی را به امامی هروی نسبت داده بیتی از آنرا چنین می نویسد :

يك روز بنفشه برم از باغ بدسته زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
باز راجع بلفظ برم در پاورقی می نویسد : در نسخه خطی چینم بوده . من آنرا برعایت موزونی (به برم) تغییر داده ام . بنده گمان می کند امامی چنم گفته باشد که کاتب آنرا چینم کرده . چنم تخفیف چینم هم صحیح است و هم بین سخنوران شایع .

اگر نگارنده را نسیانی روی نداده او بخاطر دارد که در محضر يك استاد جلیل فقیه این کشور نکته ای را در باره همین بیت شنیده است که ذیلا یادآور آن می شود . بنا بگفته آن مرحوم نسخه موزه بریطانی از دیوان امامی که پروفیسور براون بیت مزبور را از آن نقل نموده در واقع دارای دیوان دو شاعر بود : دیوان اول از امامی ، و دیوان دوم (اگر راقم را سهوی در حفظ نام عارض نشده) از قطران . ولی چون اوراق میانه آن مجلد با هم چسبیدگی داشت گمان می شد تمامی دیوان از امامی است . بیت فوق در قسمت آخر آن مجلد جا داشت و از آن قطران بود ، ولی براون آنرا از امامی پنداشت . مدتی بعد در زمانی که آن دانشمند مرحوم (یعنی آن آموزگار فاضل این بی بضاعت) تحصیلات عالی خود را در انگلستان دنبال می فرمودند اتفاقاً گذر ایشان بر همان نسخه افتاد و چگونگی ایشان اوراق چسبیده آنرا از هم جدا کردند معلوم شد که بیت مزبور از قطران است ، نه از امامی .

۶ - ج ۳ ، ص ۳۲۵ - بیتی از کمال خجندی :

گفتی کشت ولی روا نیست گردوست کشد رواست ای دوست
ترجمه براون :

Thou didst say, I will slay thee, but
this is not right,
Is it right that a friend should slay,
O Friend ?

که فارسیش چنین باشد .

تو گفتی : « من ترا خواهم کشت ، ولی این امر روا نیست : ای دوست ،
آیا رواست که دوست [دوست را] بکشد ؟

براون مصراع نخستین را دو قسمت کرده ، قسمت اول « کشت » گفتهٔ معشوق ، قسمت دیگر « ولی روا نیست » گفتهٔ عاشق . ولی بعقیدهٔ اینجانب در مصراع نخستین بعد لفظ « گفتی » هر چه هست همه از قول معشوق است ؛ فقط مصراع دوم از گفتهٔ عاشق می باشد . مفهوم بنده با سجاوندی زیر روشن تر خواهد شد .

گفتی : « کشت ولی روا نیست » گردوست کشد رواست ای دوست
اینك ترجمهٔ صحیح انگلیسی این بیت :

Thou didst say, «I would slay thee but tath it is not right;»
If a friend slays, it is right, O Friend;

حسن یغمائی (صهبا)

معاشقه ای با حافظ

دلایا که بدرگاه خواجه رو بکنیم	بصدق دل طلب همتی از او بکنیم
ز بحر طبع امید آفرین فیاضش	نمی برای دل خویش آرزو بکنیم
غبار دفتر او را بمژه بزدائیم	سرشك شوق یباریم وشست وشو بکنیم
ز پای کوفتنش بردریم جامهٔ غم	ز مو شکافتنش سینه را رفو بکنیم
بر وی جان بگشائیم صدر از امید	بر وی دل درغم سد ز چارسو بکنیم
بخلوت غزلش اشك بر رخ افشائیم	بدین وسیله مگر کسب آبرو بکنیم
حریم گلشن قدس است نيك باش بهوش	مباد طوف در این خانه بی وضو بکنیم
زیان صحبت اهل زمانهٔ پنهان نیست	بهمزبانی دل سعی کن که خو بکنیم
کفاف مستی ما در پیاله (صهبا) نیست	مگر بحیله رهی اندر این سبو بکنیم

نامه‌ای به پدر...

ای پدر ، ای فروغ دیده من
هیچ از احوال ما نمی‌پرسی
دوسه‌ماه‌است بلکه زان‌هم‌پیش
لیک، نی نی که من خطا کارم
ننوشتم ترا کلامی چند
کاهلی کردم وز سر سختی
ظاهراً گرچه این چنین بودم
ننوشتم ز حال خویش اگر
از خیال تو جان جدا نشود
چکنم این گناه بیماری است
چشم من زار و ناتوان گشته
غم آن مایه عذاب من است
نپذیرد علاج و بهبودی
خسته ام خسته ام ز بیماری
از خدا هم امید یاری نیست
زین جهت با دلم شکبیا شو

دیده بی تو خوش ندیده من
از من و بچه ها نمی‌پرسی
بی‌خبر مانده‌ای ز دختر خویش
« از تو امید مغفرت دارم »
کاغذی ، نامه ای ، پیامی چند
ننوشتم ز حال خود لختی
لیک از یاد تو نیاسودم
بی غمت یک‌شبم نگشت سحر
دل ز اندیشه‌ات رها نشود
که چنین مایه دل آزاری است
بی فروغ و فسرده جان گشته
مایه رنج و اضطراب من است
ندهد کار دکترا سودی
دارم از عمر خویش بیزاری
هیچ جای امیدواری نیست
طلب بخششم پذیرا شو ..

چشم افسانه دخترم با جراحی چشم پزشك خراب‌تر شده . این نامه اوست که آتش
بجانم افکنده !
حبیب یغمائی



اشك شمر

پنجاه سال پیش قلہک تیول انگلیسها بود و زرگنده تیول روسها .
چند تابستان متوالی اقامت ما در باغ ییلاقی قلہک با دهه عاشورا تقارن داشت . کدخدای
قلہک از طرف سفارت انگلیس مأمور برپا کردن چادر و آیین بندی تکیه بود .

اسم کدخدا را به یاد ندارم ولی تصویر ذهنی او هم اکنون نیز برایم روشن و مجسم
است : مردی بود میانه سن ، لاغر و استخوانی ، بلندبالا و باریک ، دندانهای درشت کرم
خورده و نامرتبی داشت ، همواره سرداری و شلوار کتان سفید می پوشید ، (منظورم از «همواره»
یعنی تابستان ها که من او را در قلہک می دیدم) کلاه کوچک پوست بره سیاه بر سر داشت که
موهای جوگندمی او را جلوه می داد و نشان زرین قام دولت «فخیمه» انگلستان بر پیشاپیش
آن نقش می بست . از شاخ آلوبالو چوب سیکار بلندی در میان دو انگشت داشت و با عجله
و شتابزدگی ، به سیکاری که خود پیچیده و بر نوک آن می نهاد ، پشت سر هم «پک» می زد و
سرفه می کرد . چشمانی کمرنگ داشت که همواره نمناک بود . سخنی نمی گفت مگر بضرورت
آن نیز در پس آینه طوطی صفت آنچه استاد ازل گفت بگو می گفت !

هیچ کس از این کدخدا «نه» نشنید . چون شکایتی بنزدش می بردند و یا در موضوعی
از وی چاره اندیشی می کردند جوابش فقط این بود : «ها ... ها ... ها ...» که کوتاه و
بریده در تمام مدتی که طرف سخن می گفت ، پیاپی تکرار می کرد . اگرچه کلامش «دلیل»
نبود لیکن بحد اقل «قلیل» بود ! خلاصه آن که این امامزاده از قماش همان امامزاده ای بود
که در سر راه قزوین وجود دارد ! مردی بسود بیکاره و هیچکاره ! نظافت و آب پاشی
خیابان دولت (که شاید به مناسبت «دولت فخیمه» این نام را داشته و هنوز هم دارد) و کوچه
ده و کوچه سرقنات ، باسقا پاشی بود که با ده نفر عمله پابرهنه ، پاچه های شلوار را تازانو
بالازده با مشک ، چنان با مهارت آب پاشی می کردند که گویی «رج» می زدند . روشن کردن
چراغ های بادی هم به عهده میرآخور بود ، مہتران طویلہ خانه سفارت چراغ ها را پاک
و پاکیزه و از سر شب روشن می کردند و به تیرک های کوتاه سبز رنگ بر فراز دیوارها و خانه
هامی آویختند . نظافت دکه های گوشت فروشی و بقالی را هم دکتر فیلیگان ، پزشک سفارت ،
شخصاً نظارت و بازرسی می کرد . چهره او را هم به خاطر دارم . سبلتانی کلفت و طلایی
داشت ، کلاه سفید لگنی یا باصطلاح خودشان «مستعمراتی» (Colonial) بر سر می نهاد ، مکس
پرانی در دست می گرفت و همواره آن را دور و بر خود مانند دم اسب به هر طرف حرکت میداد .
قصابان موظف بودند که دکه خود را با تور سیمی و میوه فروشان نیز با پارچه های
نازک و سفید معروف به «تنزیب» یا «گاز» ، از آفت این حشره سمج در امان دارند .

تنها موقع کار و فرصت عرض اندام کدخدا همان دهه عاشورا بود . از اوایل ذیحجه
مقدمات روبراه کردن تکیه آغاز می شد .

نخست خرابی هایی را که برف و باران های سنگین آن زمان به بار آورده بود ترمیم می کردند و غرفه های گردا گرد تکیه گچکاری می شد. چادر بزرگ که ساخت هند بود و برای تکیه قلّهك سفارش داده شده بود مرمت و تیرقطر و بلند چادر به رنگ روغن سیاه نوونوار می شد. برخی از خانواده هایی که تابستان ها بیلاق به قلّهك می رفتند، غرفه ای داشتند که اسباب و اثاث آن را از فرش و پرده و لاله و شمعدان خود می دادند.

مجلل ترین غرفه ها، بقول قلّهكي ها، متعلق به «وزیر صاحب» بود یعنی وزیر مختار انگلیس. که خود و همسر و برخی از اعضای سفارت از جمله «قنصل صاحب» (که همان مسترها وارد معروف بود و فارسی را خوب می دانست و داستان تغزیه را برای «وزیر صاحب» تعریف می کرد) به تماشای تغزیه می نشستند. مخارج تهیه و تعمیر حجله، علم، کتل، نخل، فانوس ها و چراغ های زنبوری پایه بلند و شربت و چای و قهوه برای پذیرایی از عزاداران همه و همه با سفارت بود حتی اسب های اصیل انگلیسی - که مخصوص چوگان بودند برای سواری «شبه خوانان» به کار می رفت، با همان زین و برگ و لگام انگلیسی، نهایت این که پارچه سیاهی بر آن می پوشانند که هم رعایت سنت عزاداری شده باشد و هم زین و برگ انگلیسی در صحرای کربلا چشم شیعیان را خیره نسازد! روزها در تکیه روضه خوانی و ذکر مصیبت و سینه زنی بود و شب ها تغزیه و یا شبه خوانی.

o

صبح عاشورا دسته عزاداران قلّهك زیر نظر کدخدا تشکیلات خود را می دادند: سینه زن ها، زنجیر زن ها و بالاخره قمه زن ها با ضربه های موزون دهل و سنج از تکیه باجلال و جبروت تمام به راه می افتاد. «سیدم تقی» مکتب دار، که ضمناً روضه خوان هم بود و صدایی خوش و طبعك شعری هم داشت، نوحه هایی که با وزن و آهنگی مناسب سروده بود با اشارات سرودست به صدای رسا می خواند و دسته عزاداران آن را به همان نهج تکرار می کردند. نخل بزرگ و شکوهمند را که مزین به طاق شال اهدایی سفارت و گوه های آبگینه رنگین بود، «حسن گاو چشم» پهلوان باشی قلّهك، حمل می کرد، به این ترتیب که پای نخل را به پرشال می نهاد و با دست های نیرومند و پرتوان خود آن نخل باسق را با همه وزن و لنگر پیشاپیش دسته حرکت می داد و هر گاه یکی از نوحه ها پیش می رفت که: «نخلواده بهمو، ته خیلی کوفته شودی» یعنی «نخل را بده به من، تو خیلی خسته شدی.» (آن وقت ها مردم قلّهك لهجه محلی داشتند) حسن گاو چشم، چشم زهری به او می رفت و همچنان که دانه های عرق از پیشانی و سروریش سیل آسا می ریخت، بی اعتنا جواب می داد: «ته بشو سینه ته بکوب» - یعنی تو برو سینه ات را بزَن.

از میان سینه زن ها، ریش سفیدان و وجوه اهالی از روی پیراهن ضربه های آهسته و نرمی به سینه و گاه به سر می نواختند ولی جوانان و کشاورزان و چوپانان بی ریا و ساده دل چنان با دو دست به سینه خسته و خونین خود می کوفتند که صدای آن، ندای دهل و آوای سنج را از میان می برد! گروهی دیگر نیز از زنجیر زن ها سینه و پشت خود را مجروح و خونبار می ساختند. جمعی نیز در دو طرف دسته مش مشت خاك و گاه بر سر آنان می پاشیدند.

o

قمه زن‌ها موی میان سر را تراشیده با کفنی سفید «شاه حسین» گویان شمشیر و قمه به مغز فرود می‌آوردند و سیل خون از سر و رویشان به دامن کفن می‌ریخت. سقا باشی و نایب (معاون سقا باشی) تیر نازک بلندی بر فراز سر قمه زن‌ها نگاه می‌داشتند تا ضربه های شمشیر بفرقشان وارد نیاید.

دسته عزاداران از خیابان دولت وارد جاده اصلی شمیران می‌شد و در میدان برابر در سفارت قریب ربع ساعت توقفی می‌کرد. صف دراز دسته به صورت دایره در می‌آمد و در مرکز آن سیدم تقی نوحه‌ای نوس می‌داد.

این توقف و آهنگ نو، جانی تازه به عزاداران می‌بخشید. يك ساعت به ظهر مانده دسته قلّهك به سوی تکیه باز می‌گشت و دسته زرگنده نیز در همان موقع به سهراب زرگنده می‌رسید و هر دو دسته با یکدیگر مواجه و مصادف می‌شد. تصادف همان و جنگ و جدال همان... به قول حافظ:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.»

عجبا! نکته این جاست که اینان همه از يك ملت بودند: «ایرانی و شیعه»! ولی آن جنگ در معنی جنگ انگلیس و روس بود که «هفتاد و دو ملت» را که زیر نگین و یا خارج از حلقه تمکین خود داشتند و آنان را به هم می‌شورانند تا تفرقه اندازند و حکومت کنند. در این صورت باز حقانیت و صدق گفتار لسان الغیب هویدا می‌گردد!

~

دسته عزاداران قلّهك پس از آن محاربه، که به میانجیگری ریش سفیدان فریقین، به صورت «ترك مخاصمه موقت» فیصله می‌یافت، خسته و خونین به تکیه باز می‌گشتند و با شربت‌های سرکنگبین و بیدمشك و سرکه شیر، درون پاتیل‌های بزرگ پایه دارمی و پراز تکه‌های یخ بلورین، (البته از بودجه سفارت) گلویی تازه می‌کردند.

آب یخ نیز درون کشکول بچه سقاها، با لباس سیاه و حمایل چهل بسم‌الله، سبیل بود. «زان پیش کز گل تن ما کوزه‌ها کنند آبی بنوش و لعنت حق بریزد کن!»

پس از صرف «شربت آلات» و رفع تشنگی و خستگی نوبت ناهار می‌رسید. دیگک های بزرگ حلقه دار محتوی عدس پلو، قیمه پلو و قورمه سبزی به میان می‌آمد و عزاداران شکمی از عزا در می‌آوردند! آنگاه سماورهای برنجی غول آسا به ترنم در می‌آمد و چای دارجیلینگ جای شربت و آب یخ سبیل را می‌گرفت که هر چیزی به جای خویش نیکوست!

«محافل مطلع، عقیده داشتند که تمام آن پاتیل‌ها و دیگک‌ها و سماورهای تناور (King Size) قبلا در پذیرایی از مشروطه خواهان که برای نجات آزادی به سفارت انگلیس پناهنده شده بودند، بکار رفته بود.

سن و سال بنده در آن زمان اجازه تأیید یاردا این قول را نمی‌داد و هنوز هم بنده در این باب چیزی نمی‌دانم «العهد علی الراوی». حال اگر راویان اخبار نیز به علم الیقین چیزی ندانند و یا اگر هم بدانند العیاذ بالله، راستش را نگویند دیگر حرفی باقی نمی‌ماند جز این که با ایمان و عقیده راسخ بگوییم: «الله اعلم بحقائق الامور»

پس از صرف چای و میوه (البته انواع میوه از باغ سفارت که «هردم از آن باغ بری می‌رسید»، نوبت خواب‌نوشین بعد از ظهر تا بستان می‌رسید. سیدم تقی «دهن آخر» را در نوحه‌گری دسته عزاداران عاشورا سر می‌داد. به این نحو که سید بار دیگر در میان حلقه عزاداران می‌ایستاد، نخست سینه‌ای صاف می‌کرد، آن‌گاه دست راست خود را از سوراخ عبا بیرون می‌آورد و بالا نگاه می‌داشت تا همگان خاموش شوند و به او نگرند. سپس به آهنگ بلند که طبعاً به اوج صدای پیش از ناهار نمی‌رسید - این بیت را می‌خواند:

«به سلامت بروید اهل عزا
به عزای پسر شیر خدا»

با این نوحه يك بار دیگر گرد تکیه طواف می‌کردند. سید مصراع اول را می‌خواند و دسته مصراع دوم را جواب می‌داد، اما بدون سینه‌زدن زیرا در اصطلاح می‌گفتند «بعد از ظهر قتل میشکنه»!



برنامه شب، شبیه‌خوانی قتل حضرت امام حسین (ع) بود. غرفه ما در جنوب تکیه و درست مقابل غرفه مخصوص «وزیر صاحب» قرار داشت. در آن بچگی تماشای وضع و حالات و مخصوصاً واکنش‌های وزیر مختار و همسر و دوستانش در قبال تعزیه، بیش از خود تعزیه برایم جالب بود. تعزیه گردان پیرمرد کوتاه قامتی بود که پای چپش از زانو راست نمی‌شد و با لنگر زیاد می‌لنگید. برخی می‌گفتند که در جوانی خود شبیه خوان خوش صدایی بوده و در ایفای نقش «مسلم» از اسب زمین خورده و زانویش شکسته و نیمه بسته همچنان جوش خورده. گروهی دیگر می‌گفتند که وی در کودکی هنگام کبوتر بازی از بام پرت شده و لنگیدنش از آن بابت است. بهر تقدیر این نیز برای بنده، مانند «شان نزول» دیگه‌ها و پاتیل‌ها، مجهول است. باز هم الله اعلم! حتی اسم حقیقی او را ندانستم، ولی وی را «حاجی باریک الله» می‌نامیدند. عبایی سیاه و نازک بر تن داشت که لبه آن با کوتاه و بلند شدن حاجی، به هنگام رفتن، به همان رونده، به زمین می‌سایید و بلند می‌شد. عصایی نیز به گل دست‌چپ داشت که از آن هیچ استفاده نمی‌نمود. مثنی کاغذهای باریک و دراز متضمن اشعار تعزیه در دست داشت و میان شبیه خوانان تازه کار تقسیم می‌کرد و زیر لب نیز دستورهایی به آن‌ها می‌داد. همیشه عبوس و جدی بود.

بهترین شبیه‌خوان، جوان خوش سیمایی بود که نقش حضرت عباس (ع) را ایفا می‌کرد. بسیار خوش صدا هم بود و شهدا الله چنان نقش خود را استادانه و طبیعی انجام می‌داد که شاید کمتر هنرمندانی - حتی سرلارنس الویه و ریچارد برتن که متخصص در ایفای نقش تراژدی‌های سنگین و یلیام شکسپیر هستند - به پای او برسند.

درست به خاطر دارم که با دودست بریده - که با پارچه و رنگ قرمز تجسم می‌یافت - به زانو درآمده و با حال زار تلاش می‌کرد تیری را که به چشمش نشسته به یاری زانوان بی‌رمق بیرون آورد ولی یارای آن را نداشت. تماشای این صحنه، ناله و پيشانی کوبیدن مردان و سینه کوفتن و شیون زنان را چنان برایم نگیخت که چادر تکیه را به لرزه درمی‌آورد.

در همین لحظه من به غرفه انگلیس‌ها نظر انداختم. باور کنید که چون ابر بهاران از دیدگان اشک می‌ریختند این یکی را خود به عهده می‌گیرم که آن اشک‌ها «اشک تماشاح» نبود.

تأثیر کمال هنر بود، هنری که ایرانی به دستیاری آن خود را از خطر استحاله و اضمحلال نگاه داشت و استقلال خویش را حفظ کرد.

اردیبهشت ۱۳۰۶ که «کاپیتولاسیون» لغو شد، قلعه و زرگنده نیز از استعمار انگلیس و روس خارج گردید.

خرداد همان سال که به قلعه رفتیم نایب‌الحکومه «شمیرانات» حاج مدابراهیم، را به کدخدایی قلعه منصوب ساخته بود. این حاج مدابراهیم جسماً و روحاً درست برعکس کدخدای سابق بود. کوتاه بود و فربه، دندانهایش ریز و «موش خورده»، چشمانش درشت و مشکلی، لباسش هم همان لباس قدیمی محلی بود، یعنی لباده بلند و شلوار فراخ و شال. هرچه به او می گفتند به صدای بلند فریاد می کرد: «خیر!... ابداء و اصلا!»، از دهان این یکی هم «آری» بیرون نیامد! زود از جای بدر می رفت و بانگ پرمی آورد که «گذشت اون دوره»، و این جمله تکیه کلامش بود که بجا و نابجا بر زبان می راند! خلاصه «این کهر هم کم از کبود نبود».

باز «محرم آمد و عید بزرگ زن‌ها شد

برای خانه نشینان بهانه پیدا شد،

تکیه را بستند ولی به علت «فقدان بودجه» خیلی ساده و فقیرانه!

دیگر از اسب‌های انگلیسی و غلامان هندی اثری نبود ولی غرفه‌ها، طبق معمول سنواتی از طرف صاحبان آن‌ها دایر شد و غرفه «وزیر صاحب» به یکی از وزیران اسبق اختصاص یافت. دیگرها و پاتیل‌ها و سماورهای بزرگ هم دیده نمی شد ولی خود «نیلاقی‌ها» شربت و حتی شام و ناهار عزاداران را عهده دار شدند. بساط تعزیه برای افتاد ولی آن نظم و انضباط در کار نبود.

روز عاشورا شد. باز دسته قلعه به راه افتاد ولی این بار تاسه راه زرگنده بیشتر بالا نرفتند و به میدان مقابل در سفارت انگلیس نرسیدند. باز هم در سه راه زرگنده با دسته آن جاتلاقی شد لیکن تصادفی نشد و به خیر گذشت. شاید پس از سالیان دراز این نخستین «همزیستی مسالمت آمیز» بین قلعه و زرگنده بود.

اما در شبیه خوانی قتل حضرت امام حسین (ع) اتفاق عجیبی رخ داد بدین ترتیب که «شمر» سال‌های گذشته که جوانی باریک اندام و با وجود خشونت، صدایی گرم و گیرا داشت، جای خود را به مردی زمخت و «فتراشیده و نخراشیده»، لوچ و سخت آبله‌رو، داد. شمر تازه با آن هیئت منفور و هیبت مکروه ناگهان وارد میدان شد و با صدای گوشخراش غریب بر آورد که «امروز عرش را به تزلزل در آورم».

حسن چشم گاوی که با نوچه‌های خود در گوشه‌ای نشسته بود طاقت نیاورد و چنان شیشکی محکمی بست که شمر مادر مرده جازد و سخت «کنف» شد. حاجی باریک‌الله لنگان و شتابزده خود را بهوی رسانید و قوت قلبش داد که بیدی چون تو نباید از چنین بادی بلرزد.

شمر قوی دل گشت و با صلابت و مهابت بیشتر به ایفای نقش تنگین خود پرداخت .
 بار دیگر تا عربده راسرداد پهلوان چشم گاوی و نوجه‌هایش او را به باد «هو» و سایر
 اصوات تمسخر انگیز گرفتند . حاجی باریک‌الله همچنان شمر را به ادامه نقش تشجیع
 و ضمناً با اشاره به ریش خود و قیافه استرحام آمیز از پهلوان و نوجه‌هایش التماس
 شفقت و مراقبت می‌کرد . لوطیان نیز به احترام حاجی دندان بر جگر نهادند و تحمل مشاهده
 وجود منحوس شمر نکره را بر خود هموار ساختند ، تا کار به جای باریک کشید و شمر خنجر
 خود را بر خنجر شبیه خوان امام - که مردی خوش صورت و خوش صوت بود - نهاد ،
 ناگهان فریاد و شیون از نهاد زن و مرد برخاست . دیگر کاسه صبر پهلوان و نوجه‌هایش
 لبریز شد . پس از جای بجنبیدند و به جان شمر افتادند و بسیار دشنام و فاسزایش دادند و
 چندان بزدندش که خون از سر و رویش فرو ریخت . شمر زار بگریست و بنالید که ای
 مسلمونون من که شمر صحرای کربلا نیستم ! من شمر تعزیه‌ام ! . لعنت به این یه لقمه نون
 که از این را برای زن و بچه‌ها می‌کنم . به خدا قسم نونم به آبم نمی‌رسد ! از
 بیچارگی و بدبختی که شمر لعنتی می‌شم ! چشمم کور ! دندم نرم ! هر چه می‌خاین منو بزنین
 اون قد بزنین تا بمیرم ! من که یه وعده نمازم قضا نمی‌شه ! ... روزه های بی سحریم یه روز
 ترك نمی‌شه ! چرا باید کارم «شمر خونی» باشه ؟ ! . خدایا تو قسم میدم به خون پاک امام
 حسین منو بکش و از این بدبختی و نکبت نجاتم بده ! ...»
 پیشانی شکسته و خون آلود خود را میان دوزانو تکیه داد و چون مادری بچه مرده و داغ دیده
 زار بگریست و چنان باسوز و گداز اشک ریخت و ناله کرد که دل سنگ برایش آب شد !
 همه به گریه درافتادند . پهلوان حسن پیش رفت ، دستش را بگرفت و روی خون آلودش را
 بوسید و عذرها خواست .

و گفت «داداش ! مارو حلال کن ! ببخش غلط کردیم ! ...»

شمر پاسخی نداد ولی همچنان اشک می‌ریخت .

من نیز «اشک شمر» را دیدم ! ...

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

مفتاح النجات

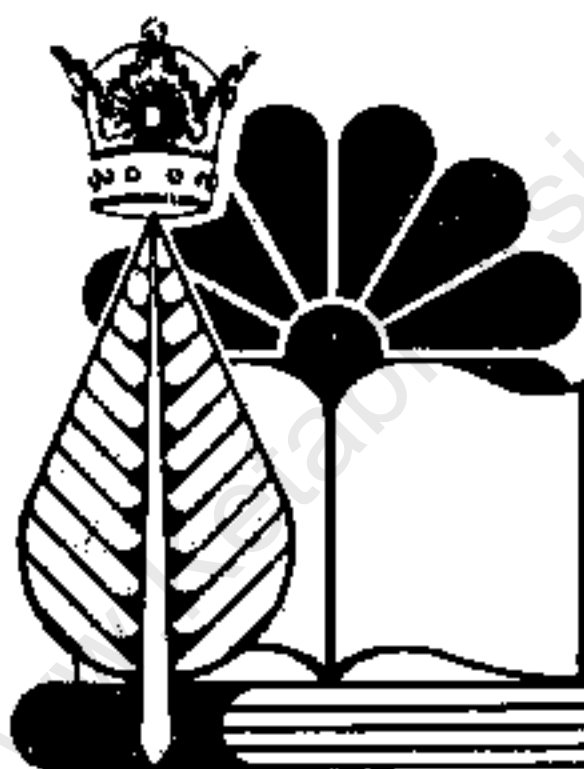
تصنیف

شیخ الاسلام احمد جام «ژنده پیل»

در ۵۲۲ هجری قمری

با مقابله پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیه

دکتر علی فاضل



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

کتاب مفتاح النجات یکی از تالیفهای ارزنده شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل است که به همت دانشمند جوان آقای دکتر علی فاضل بادقتی تمام به شیوه علمی تصحیح و مقابله شده است. متن کتاب که به قطع وزیری است ۱۴۶ صفحه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر فاضل ۱۶۹ صفحه می باشد که ۳۶ صفحه از آنها به فهرستهای آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و نامهای کسان و جایها اختصاص یافته است و با این وصف توان گفت که مصحح برای بدست دادن متنی سودمند و جامع کوششی بسزا کرده و رنج فراوان برده است همچنین مصحح ۳۶ صفحه از آغاز کتاب را به ترجمه احوال شیخ احمد جام و تألیفات وی اختصاص داده و آنگاه در باره شیوه تصحیح و خصوصیتهای نسخه ها گفتگو کرده است .

مصحح در قسمت حواشی و تعلیقات ، عبارتها و جمله های قابل بحث را مطرح کرده و کلمه به کلمه درباره آنها به بحث و تحقیق پرداخته و برخی از خصوصیتهای لغوی و تاریخی و دستوری متن را بدقت گرد آورده و درباره مسائل تاریخی و اصطلاحات تصوف و عرفان که در متن آمده بررسیهای دقیق کرده و گذشته از یاد کردن شواهدی برای هر قسمت ، منابع و

ماخذ لازم را نیز بدست داده تا پژوهندگان را در امر تحقیق و تتبع وافی راهنمایی جامع باشد. این شیوه کار نشان می‌دهد که مصحح منتهای کنجکاوی و پی‌جویی را در راه بدست آوردن دقایق علمی و حل مشکلات مبذول داشته و همچون شیفتگان راه تحقیق در این کار خطیر گام نهاده است.

مفتاح النجات سومین متن از سلسله نشریه های فلسفه و عرفان ایران است که به اتمام بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته و مانند دیگر نشریه های گوناگون آن سازمان در موضوعهای مختلف اثری درخور توجه و خواندنی است. هرچند در باره اهمیت کتاب و موضوع آن و همچنین خصوصیت‌های مربوط به سبک متن آقای دکتر فاضل بتفصیل بحث کرده‌اند، با اینهمه برخی از نکته هایی را که در ضمن مطالعه بدانها برخورد کردم به نظر خوانندگان ارجمندمی‌رسانم. چنانکه در آغاز کتاب آمده است مؤلف این کتاب را در سال ۵۲۲ هجری نوشته است و بنا بر این از منتهای ادبی نیمه اول قرن ششم به شمار می‌آید و بی‌گمان از لحاظ خصوصیت‌های صرف و نحوی و لغوی درخور بررسی دقیق می‌باشد به ویژه که از لحاظ موضوع از نوع کتابهایی است که در باره تصوف و عرفان ایران است و اهمیت این موضوع نیز در ادبیات فارسی که مهمترین شاهکارهای نظم و نثر آن حاوی حقایق عرفانی می‌باشد بر همگان روشن و آشکار است از اینرو هرچه در باره چنین منتهایی بیشتر تحقیق و بررسی شود، خدمتی به ادب پارسی خواهد بود.

خصوصیت‌های صرف و نحوی و لغوی

فعلهایی که در این متن به کار رفته است به شیوه نثرهای قرن چهارم و پنجم چند گونه است، گاه که نویسنده قصد ایجاز دارد و در فارسی مصدر بسیط مأنوس و زیبایی برای ادای مقصود وی یافت می‌شود فعل بسیط به کار می‌برد مانند این نمونه‌ها:

و از شر آن روزگار نرهند ص ۱۳۸ بجای: خلاص نشوند. نجات نیابند. رهایی نیابند. بخشم نگردد ص ۱۲۸ بجای: نظر کند. نگاه کند و مانند اینها. شریعت در خلق می‌آموزند ص ۱۳۸ بجای: تعلیم می‌دهند، یاد می‌دهند و جز اینها.

و گاه که با پیشاوندها معنی مصدر بسیط فارسی تغییر می‌یابد و به مفهومی که از چنین دگرگونگیها به دست می‌آید نیاز حاصل می‌شود، مصدرهای بسیط فارسی را با پیشاوندهایی همچون: باز، در، بر، فرا، فرو، فرود و مانند اینها به کار می‌برد بدینسان:

بازدانستن (ص ۱۸۹) - باز آمدن (۱۸۹) - باز گزیدن (۱۸۹) - (باز پس آوردن (۱۰۶) - بازخواستن (۱۱۲) - باز نهادن (۱۹۰) - باز زدن (۱۲۸) - باز آمدن (۱۱۲) - باز گسترانیدن (۷۲) - باز آوردن (۱۳۹) - باز یافتن (۱۷۶) - باز ایستادن (۱۷۷) - بازداشتن (۱۷۴) - (بازجستن (۱۷۶) -

در نهادن (۱۷۵) - در نگرستن (۶۲) - در آمدن (۱۹۱) - در گذاشتن (۱۰۶) - در اندیشیدن (۱۱۱) - در یافتن (۱۱۲) - در ماندن (۱۱۲) - در خواستن (۱۲۶) - در آوردن (۱۹۴) - برخواندن (۱۵۷) - بر آمدن (۱۰۷) - بر شمردن (۱۲۷) - برخاستن (۱۲۷) - بر ساختن (۱۸۱) - بر رفتن (۱۷۴) - برانگیختن (۱۷۲) - برگرفتن (۱۴۸) - برداشتن (به معنی دوام یافتن (۱۳۹) برگرفتن (۱۴۰) -

فرا بافتن (۱۹۴) - فرا شدن (۱۰۹) - فرا گرفتن (۱۹۴) - فرا شنیدن (۱۱۷) - فرا جستن (۱۱۷) -

فرو شدن (۱۹۵) - فرو ماندن (۱۴۵) - فرو فرستادن (۱۶۸)
فرو آمدن (۱۹۵) - فرو آوردن (س ۱۰۱) و جزاینها .

در جاهای دیگر بر حسب موقع خاص سخن مصدرهای مرکبی برمی گزینند که هر دو جزء آن فارسی است مانند :

راست کردن (۱۷۷) - خو کردن (۱۷۴) - گذر کردن (۱۷۴) - زیان کردن (۱۷۵)
راست آمدن (۱۷۷) - یاد آمدن (۱۷۳) - پیدا آمدن (۱۳۴) - رام بردن (۱۶۶) - راه دادن (۱۶۶) - بهاستدن (۱۴۰) - زور کردن (۱۹۱) - کار کردن (۱۷۶) - گوش داشتن (۱۷۳)
سیر گشتن (۱۷۵) - نام کردن (۱۷۵) - فریب خوردن (۱۵۷) - کار بستن (۱۶۹) -

و یا يك جزء مصدر مرکب عربی و جزء دوم فارسی است همچون :

طلب کردن (۱۷۶) - متابعت کردن (۱۲۵) - مدهانت کردن (۱۷۶) - اقتدا کردن (۱۷۷) -
قناعت کردن (۱۷۷) - حذر کردن (۱۳۸) - سعی کردن (۱۷۴) - غرور خریدن (۱۵۷) - نهی کردن (۱۷۶) - عیب جستن (۱۲۵) - جمع کردن (۱۲۵) - غرور دادن (۱۵۷) - خبر داشتن (۱۷۵) - معاملات کردن (۱۷۷) -

پیداست که بیشتر این گونه ترکیبها مزجی نیستند بلکه جزء دوم و به ویژه مصدرهایی همانند : کردن و گشتن و شدن و جزاینها تنها به صرف جزء نخست کمک می کنند و ساختن و به کار بردن این گونه مصدرهای مرکب در زبان فارسی به منظور توسعه لغت و رفع نیاز به صرف کردن بسیاری از اسمها و صفتها است اما به گذشت زمان برخی از این گونه ترکیبها ممکن است رفته رفته به صورت ترکیب مزجی در آیند. این گونه مصدرها در حقیقت جانشین مصادری جعلی مانند : فهمیدن ، طلبیدن ، بلعیدن ، رقصیدن شده است .

گاه نیز عبارتهای فعلی به کار می برد مانند :

بهم آمدن (۱۰۶) - بیاد دادن (۱۸۱) - بخطا گرفتن (۱۳۲) - بجای آوردن (۶۹) -
با يك سونهادن (۷۴) - در وجود آمدن (۱۳۲) - در گناه افتادن (۱۳۲) - در بند کردن (۱۵۰)
بسوختن آمدن (۱۰۵) - بگریستن آمدن (۱۰۵) - بدست گرفتن (۱۰۵) - فراهم آمدن (۱۰۸) - در پیش آمدن (۱۰۸) - به کار آمدن (۱۱۱) - بردست گرفتن (۱۱۳)

کناياتی هم که در این متن به کار بسته شده کم نیست که اینک نمونه هایی از آنها را می آوریم :

راه کسی زدن (۱۳۶) - با راه آوردن (۱۲۷) - از راه بردن (۱۰۷) - با راه آمدن (۱۳۴) - کار کسی بر بار داشتن (۱۳۵) - از میان برداشتن (۱۰۷) - به يك جو خریدن (۱۸۱) - درس چیزی شدن (۱۹۵) - فراسر آوردن (۱۹۵) - درس چیزی کردن (۱۹۳) -
برسردادن (۱۴۷) - سرکاری داشتن (۴۱) - به سر کسی افتادن (۴۲) - جان به کنار آوردن

(۱۳۸) - سراز بندکاری بیرون آوردن (۱۹۲) - برسرچیزی دادن (۱۴۷) - میان در بستن (۱۲۳) - دل بر کندن (۱۲۳) - فرا دست آوردن (۱۲۷) - آستین بر افشاندن (۱۵۸) - سری در جنباندن (۱۵۸) - در خون خویش پاکسی شدن (۱۱) گذشته از اینکه بسیاری از عبارتهای فعلی نیز معنی کنایه‌ای دارد.

نثر کتاب درهمه جا ساده نیست چنانکه بر حسب اقتضای سخن گاه به اسلوب ادبی نیز می‌گراید و سخن خویش را به تشبیه و استعاره می‌آراید :

هر که این کتاب را معتمد روزگار خود سازد ، و اعتصام بدین کند ، از جمله دریاهای فتنه آخر الزمان ، و امواج بدعت و سبیل زندیقان ... رهایی یابد و بدین زورق از این بحور به ساحل نجات باز تواند گشت . (ص ۶۴) - نور توبه برایشان نتابد (۱۱۴) - این آفتاب در سینه هر کسی نتابد (۱۱۴) - دریای لطف و کرم (۱۱۲) - نقاب مهجوری بر وی در کشیده‌اند (۱۲۶) - توبه . . . پل آخرت و تخم مودت و شفای درد گناهان و مرهم ریش دردمندان و جبل افتادگان و دلیل گمشدگان و نور بصیرت روندگان و متاح سمع مستمعان است (ص ۱۰۲) - بر سرگوی معرفت آمدی (۷۹) .

چنانکه ملاحظه می‌شود سجع هم در جمله‌های یاد کرده آمده است و در جاهای دیگر نیز گاه سجع می‌آورد :

بر درگاه عزت کاری که بالا گیرد نه به کثرت گیرد (ص ۱۳۴) - هرگز مپندار که بوی طریقت و حقیقت به دماغ کسی رسد بی شریعت . (ص ۱۳۴) - کام خود را زیر گام آرد (۱۰۱) - کار نه به کثرت است و نه به نمایش ، کار به صفوت است بی آرایش . نه بر راه شریعت‌اند و نه بر راه طریقت و نه بر راه حقیقت . (ص ۱۳۵)

اما پیدا است که چندان متکلفانه نیست ولی به پایه سجع نویسی خواجه انصاری که پیشوای این شیوه است نمی‌رسد و به طور کلی سجع نویسی از خصوصیت‌های نثر کتابهای صوفیان است .

باین همه قسمت‌های ساده کتاب شیواتر و مؤثرتر است و همچنانکه آقای دکتر فاضل هم یاد آور شده‌اند ، نثر مؤلف به شیوه مذکران است .

در این متن هم مانند همه متنهای قرن چهارم و پنجم جمع‌های مذکر سالم عربی به علامت‌های (ون - ین) است بجز در مواردی که کلمه به صورت اصطلاح خاصی معمول باشد ، مانند : اعلی‌علیین (ص ۱۵۶) به چشم نمی‌خورد ، و در مثل به جای : متعلمین ، ملحدین ، مخلصین ، طالبین ، محققین ، مستمعین ، مسلمین ، ناطقین ، مفسرین ، مؤمنین ، و معلمین ؛ متعلمان (۶۹ و ۷۰) - ملحدان (۶۴) - مخلصان (۶۳) - طالبان (۶۴) - محققان (۵۷) - مستمعان (۱۰۳) - مسلمانان (۹۷) - ناطقان (۱۰۳) - مفسران (۹۳) - مؤمنان (۹۲) - معلمان (۷۰) به کار رفته است .

جمع مؤنث سالم به علامت (ا ت) در برخی از کلمه‌ها که با آن جمع در فارسی استعمال می‌شده‌اند دیده می‌شود مانند :

مقدمات (۶۳) - صفات (۹۱) - ظلمات (۶۴) - و در بسیاری از جایها نیز این گونه کلمه‌ها با علامت جمع فارسی (ها) آمده است مانند : طاقتها (۹۲) - مقامها (۱۰۱) تکلیفها (۱۸۴) - جماعتها (۹۰) - نعمتها (۶۹) - جمعهای مکسر عربی نیز دیده می‌شود ؛ معانی (۶۶۳) - فقها - علما (۶۹) - ابواب (۶۵) - ولی در بیشتر جایها مؤلف کلمه‌های عربی را که در دوره‌های بعد نویسندگان آنها را با جمع مکسر به کار برده‌اند به علامت جمع (ان یا های) فارسی آورده است :

کتابها (۶۲) - بجای کتب - شریکان (۱۷۶) به جای شرکاء - زندیفان (۶۴) به جای زنداقه - خلیفتان (۸۲) به جای خلفاء، و کلمه (طلبه) را که بعدها فارسی زبانان مانند تبعه و عمله به صورت مفرد به کار برده‌اند وی در صفحه‌های (۶۹) و (۷۰) - به صورت جمع عطف بر متعلمان بدینسان آورده است : متعلمان و طلبه علم - عجایبها - (۶۶) احوالها - (۱۸۲) ابدالان (۱۰۱) - نیز به شیوه متقدمان دیده می‌شود و آقای دکتر فاضل هم تذکر داده‌اند . تای مدور تازی را نیز مانند دیگر نویسندگان همعصر خویش به دو صورت املایی به کار برده است :

مشافهه (۶۳) - فریضه (۷۱) - قاعده (۸۷) - مجالست (۶۲) - امت (۷۰) - رغبت (۸۳) - و مانند اینها .

کلمه‌های تنوین دار بندرت به چشم می‌خورد مانند : عمدا (۸۳) - قولا و فعلا (۸۷) - ولی قیدهایی که متقدمان با الحاق (به) یا (در) به اول اسمی فارسی یا عربی به جای کلمه‌های منون عربی به کار می‌بردند فراوان در این متن دیده می‌شود :

با خلاص به جای خالصاً مخلصاً : چون کار با خلاص کردی (۱۷۶) - بدروغ (دروغین) (۱۹۴) - بییقین (یقیناً) (۱۹۱) - بنایت (۱۷۴) - بتعامت (۶۲) - خاصه (۱۵۶) بجای خصوصاً در ساعت (۱۶۴) - به جای فوراً و جز اینها و گاه هم مانند دیگر متقدمان : بعمدا (۱۳۲ - ۱۳۱) به کار برده است .

کلمه (گری) را که متقدمان به آخر کلمه‌های مختوم به (ی) هنگام الحاق (یای) دیگری به آنها ، می‌پیوستند بدین سان آورده است :

زندیقی گری (۱۶۵) - در بیهقی نیز این کلمه به آخر قاضی به صورت « قاضیگری » (ملحق شده است . برای توضیح یادآور می‌شود که این (گری) بجز « گر » پساوند فاعلی با (ی) در آخر کلمه‌هایی چون : آهنگری . کارگری و مانند اینها است زیرا در این گونه کلمه‌ها می‌توان (ی) را برداشت و آهنگر و کارگر را تنها به صورت صفت به کار برد ولی « گری » با (ی) به صورت يك پساوند به کار می‌رود و تنها به آخر صفت‌هایی ملحق می‌شود که مختوم به (ی) باشند تا از پیدا شدن (و) (ی) در آخر کلمه که تلفظ آن ثقیل است اجتناب شود مانند : صوفیگری ، لالایی گری ، شیعیگری ، منشیگری و مانند اینها ، و چنانکه نخستین بار ابوالفضل بیهقی این (گری) را در آخر (قاضی) به کار برده و از کلمه‌های ماقبل و ما بعد آن

برمی آید این پساوند اندکی مفهوم اهانت را می‌رساند و بیشتر در مواردی به کار می‌رود که نویسنده یا گوینده قصد تحقیر داشته باشد ۱.

باری اینک به برخی از خصوصیت‌های دستور تاریخی و خصوصیت‌های دیگر متن می‌پردازیم:
(ی) شرطی در همه جا به کار رفته است:
اگر توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی (۸۱) - و اگر نه آنستی که برامت من دشوار آمدی، درخواستمی تا آن برایشان فریضه کردندی (۱۲۶).

در کلمه های تازی، صفت مؤنث را با علامت تأنیث آورده است: مؤمن و مؤمنه (۱۱۵)
مرد مؤمن وزن مؤمنه (۱۲۶) - گاهی در حالت ندا (یا) ی عربی را به جای (ای) به کار برده است: یا اعرابی (۱۱۷) - یاموسی (۱۲۰) - (با) به جای به: با راه آمدن (۱۳۴) و عادت با دو چیز گردد (۱۱۰).

آوردن (به) و نون نفی و تقدیم (به) بر نون: نماز جماعت بنگزارد (۱۰۷) - تقدیم (می) بر نون نفی: می‌نشود (۱۱۶) - حذف (ه) از فعل ماقبل است و حذف همزه از است غلبه کردستی (۱۶۶).

به کار بردن امر مستمر: هر چه می‌خواهد بدو می‌دهد. (۱۸۱) در مسجد می‌باشد و خدای را یاد می‌کند (۱۰۸).

فاصله آوردن میان (می) و فعل: می‌زیان دارد (۱۴۸) - که قرآن می‌گواهی دهد (۸۱).

تکرار (را) پس از معطوف مفعول صریح: دنیا را و کسب دنیا را حرام نکردند (۱۶۴).

به کار بردن مضارع بودن (بود) به جای (باشد): تا بود که هلاک نشوی ۱۷۴.
آوردن (به) در اول باید: بیاید دانست (۱۷۵).

استعمال (نی) به جای نه: درست هست یا نی (۱۷۶) - نی به اول کار و نی به آخر کار (۱۲۹).

مانده به جای: مانند (۱۲۸).
بکار بردن (آمدی) در فعل مجهول: گفته آمدی (۱۲۹).

حذف (می) از مضارع: پارسی جز چنین باشد (۱۲۷) - هر که به حق مقر باشد نجات یابد (۱۲۷).

آوردن (به) در اول (بودن) و مشتقات آن به منظور (تام) بکار بردن آن: زود بود که امت من به هفتاد و سه گروه بپاشند (۵۹).

۱ - نگارنده بیست سال پیش درباره این پساوند (گری) دیرزمانی جستجوها کردم و شواهدی از متقدمان و متأخران درباره آن بدست آوردم و با بسیاری از کسان در این خصوص بحث کردم متأسفانه پس از چندی ملاحظه کردم برخی از کسانی که هنگام بحث به انکار برمی‌خاستند، بعد ها آن را در تألیفات خود به عنوان ابتکاری دانشمندانه بنام خویش آورده‌اند.

به کار بردن لهجه هایی که از کلمه ها حرفهائی حذف گردیده یا حرفی بر آنها افزوده شده و یا حرفی به حرف دیگر تبدیل گشته است :

بیاود (= بیا بد) (۷۰) - برزید (= ورزید) (۷۸) - زقان (= زبان) (۱۳۲) - بفرقت (= بفریقت) (۱۳۵) - نیوفتد (= نیفتد) (۶۰) - سگوان (= سگبان) (۱۱۲)
 ساختن صفت‌هایی با (نا) : نا پیراسته - ناجوانمرد - (۱۹۴) - ناتراشیده (۱۹۴) - ناکس (۱۹۴) - ناشایست (۱۷۸) - نامحرم (۱۹۶) - ناتائب (۱۳۷) - ناشناخت (۸۷) .
 آوردن ادات نفی فعل به صورت قید :

کاری که بالا گیرد نه بکثرت گیرد . (۱۳۴) - (نیز) به معنی دیگر : زنه‌ار که از آن غرور نخری که برده شیطان گردی و هرگز نیز باراه نتوانی آمد (۱۳۴) .
 حذف فعل به قرینه فعلی که نخست آمده به شیوه متقدمان : نه راه طریقت دانند و نه راه طریقت (۱۳۵) .

و اوحالی : به نزدیک هر کس می‌روند و می‌گویند که ایشان بر چیزی اند و اغلب ایشان قومی ناپیراستگان اند . ص ۱۳۴ .

تقدیم صفت بر موصوف : عظیم تازیانه (۱۶۸) - خرد بضاعت (۱۰۲) که ترکیب دوم به صورت صفت مرکب است . تمام احمق (۱۶۷) .
 اسم مصدر های مرکب از دو مصدر مرخم : آمد شد (۱۹۴) نشست و خاست (۱۹۱) که ترکیب نخست بی‌واو آمده است .
 به کار بردن ایمن به جای آمن بر قاعده معال . (۱۷۴) .

حذف مشارالیه : و من ازین چندتن دیدم (۴۱) - به کار بردن (شناسا) در صفحه (۷۵) و صفحه های دیگر .

اسمهای مرکب با (گاه) پساوند مکانی : عبرتگاه . حربگاه . (۶۶) - نظاره گاه (۱۷۸) که جزء اول در هر سه کلمه عربی است .

به کار بردن فاضلتر، به جای (افضل) (ص ۱۸۵) - و دست بدارنده ترین، در ترجمه (اترك) ، و «کننده ترین» در ترجمه «افعل»، و به طور کلی در این متن صفت تفضیلی عربی در ضمن عبارتهای فارسی نیافتم .

ساختن صفت‌هایی با (نو) : نوزین (۱۱۰) - نوتائب (۱۳۵) - نووصیت (۱۳۶) .
 کلمه (تماشا) نیز در صفحه ۱۱۲ به کار رفته است .

چند ترکیب عربی بدینسان در ضمن شرفارسی به چشم می‌خورد : مالایطاق (۹۲) - معفوعه (۱۹۲) - الحذر الحذر (۱۳۴) .

صفتها و قیدهایی مانند : مسافرا نه - (۱۳۱) .

شهد گوار . زهر آمیز (۱۳۵) پیرآموز (۱۷۲) - دیو مردم (۱۷۶) - دیو برده (۱۷۵) سیم اندود (۱۷۵) - زاویه دار (۱۹۵) - زیغ جو (۵۷) - راه رونده (۱۷۵) .

در سراسر کتاب به جای (بدون) که در نشر معاصر به کار می‌رود (بی) به کار رفته است بی چون و بی چگونه (۹۱) - و روزه بی اصل و بی سرمایه فرا دست آرند (۱۲۷) - آوردن (را) پس از (از بهر) : از بهر آن را تا هر کسی این کتاب بر خواند (۶۴) . آوردن جمله

معرضه بدین سان : و اگر کسی از درویشان موافقت می خواهد که لابد موافقت می باید کرد - سخت نیک آید (۱۹۷) .

ترکیب دو کلمه با الف : شباروز (۹۰) -

باری نثر کتاب یکدست نیست و نمی تواند هم چنین باشد زیرا مواقف سخن گاه ایجاب می کند که نویسنده جمله های کوتاه بیاورد بدینسان : تشبیه تو می گویی نه من ، من از تشبیهات بیزارم من به آنچه خدای گفت و رسول او گفت اقرار دارم ، و بر آن نه افزایم و نه کاهم ، (ص ۹۴) .

و گاه مقصد خویش را با جمله های دراز باز گوید مانند : این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت و سیرت اولیای حق سیحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم (ص ۶۳) تا این کتاب به اتمام رسانید در اعتقاد اهلی سنت و جماعت و روش محققان و اهل ورع و زهد و تقوی و سیرت راه روندگان بحق ، و از همه ریب و عیب و هوا و بدعت و مخالفت و طریق اهل فتنه و زیغ جویان دور و از جمله ضلالتها و بطلان و میل و محابا و بیم شحنه و سلطان و تقلید مقلدان زدوده (ص ۵۷ و ۵۸) . ولی رویهرفته شیوه اصلی نویسنده کوتاه نویسی است مانند همه متقدمان چون در بیشتر صفحه ها حدیثها به فارسی ترجمه شده نثر کتاب از لحاظ ترجمه درست نمونه ارزنده ای است .

در پایان بحث چند نکته که در باره کار مصحح به نظر رسید یادآوری می شود و پیدا است که این یادآوری ها هیچگاه از تحقیقات با ارزش مصحح و دقت و امانت خاصی که در تصحیح مهمترین رهنمون ایشان بوده است نمی کاهد و باز هم تأکید می کنم که اهتمام مصحح در راه این کار پراهمیت خدمتی بزرگ به زبان پارسی و ادب ایران است :

۱ - نگارنده با آوردن (نیز) در آغاز جمله بی (و) هیچگاه موافق نیستم و از متقدمان هم شاهی استوار بدست نیاورده ام که (نیز) را بی (و) در آغاز جمله به عنوان (حرف ربط دو جمله) نه حرف ربط قسمتی از مفهوم جمله به کار برند . (سطر ۱۰ ص ۵ مقدمه) .

۲ - (قرب) در (ص ۲ س ۹) و او فتاده است در (ص ۳ س ۵) و مورد اتفاق در (ص ۱۶ س ۳) و (با تفصیل مربوط) در (ص ۲۲ س ۳) (ضمن) بی (در) در (ص ۲۵ س ۹) یا شیوه نثر محکم و شیوای مقدمه نا هماهنگ به نظر می رسد .

۳ - کتب صوفیه (ص ۳ س آخر) امور غریبه (ص ۶ س ۸) دعاوی غریبه (ص ۶ س ۱۳) با نثر معاصر سازگار نیست .

۴ - خانواده شیخ تنها خانواده ایرانی (ص ۱۲ س ۵) این جمله با جمله : دودمانی که از نژاد اعراب یمنی و از اعقاب جریر بن عبدالله بجلی است (ص ۲ س ۵) موافق نیست .

۵ - آوردن فهرست لغاتی در پایان کتاب نیز خالی از سود نمی بود . از اینها که بگذریم تعلیقات و حواشی سودمند و شیوه نثر مصحح و دقت و امانت ایشان همچنانکه یاد کردم بسیار پرازش است .

محمد پروین گنابادی

دانستنی‌های جهان علم

تألیف و ترجمه احمدراد

دارای چهارصد و چهل صفحه ، مشتمل بر ۲۳۵ موضوع علمی ، منتخب از رساله ها و کتاب ها و مجله های خارجی . مباحثی که هم‌ا‌ش تازه است ، و بهره بخشنده است ، و دقایقی از علوم دنیای امروز است ، از قبیل : چرا بایستی باید نفس کشید - آیا درازی عمر ارثی است ؟ داروی سحر آسای فردا - از رادار چه می‌دانید ؟ - می‌خواهند به کره ماه بروند چه کنند ؟ - تصور فرمائید ۲۳۵ موضوع بدیع را خواندن و فرا گرفتن چه فوایدی دارد و چه لذتی !
مترجم و مؤلف این نسخه نفیس استاد نجیب و بی‌دعوی ما ، احمدراد است که آثار او را در مجله یغما و دیگر جراید و مجلات دیده و خوانده‌اید . چاپ و کاغذ و تجلید کتاب نیز زیبا و پسندیده است .

شرکت سهامی انتشار که از قرار معلوم وجدان و ایمان و انصافی تمام دارد این کتاب را بچاپ رسانده و بهای آن بیست تومان است . سرای سینا - تلفون ۳۱۳۹۱۱

سالنامه توفیق

سالنامه ۱۳۴۸ روزنامه توفیق ۱۳۶ صفحه دارد و هر صفحه چند لطیفه از نظم و نثر و تصویر ... توفیق ، باتفاق ، بهترین و شیرین‌ترین و مؤثرترین روزنامه اخلاقی و تربیتی است که امروزه در قلمرو زبان فارسی منتشر می‌شود . گردانندگان این روزنامه در فن خود چندان ورزیده و استادند که با کنایاتی ابلغ من التصریح بسیاری از نکات را با شیرین‌زبانی می‌گویند : به پرویزن معرفت بیخته به شهد ظرافت در آمیخته

این روزنامه را مرحوم حسین توفیق طاب‌الله ثراء در چهل و هشت سال پیش تأسیس کرد . حسین توفیق مردی پاک نهاد و رفیقی دوست داشتنی بود . در سی و چند سال پیش که نخستین بار باصفهان مسافرت کردم توفیق در آن شهر بود و با آشنائی که با صاحب میهمانخانه داشت از من توصیه ها و تجلیل ها کرد که فراموش ناشدنی است .

روزنامه توفیق در سال های اول انتشار باین خوبی و پرمغزی که اکنون هست نبود ، اندك اندك نضج و قوام یافت ؛ و دوره‌هایی سخت نیز گذراند تا به کمال امروزی رسید و راستی باید به فرزندان و وابستگان و نویسندگان و شاعران توفیق تبریک گفت - کثرت الله امثالهم - از خداوند متعال مسئلت دارم این روزنامه عزیز - که چشم و چراغ مطبوعات ادبی کشور است - بپاید و دوام یابد ، و نیز از هم اکنون به اندیشه جشن پنجاهمین سال خود باشد .

منتخب قابوس‌نامه

تصحیح و چاپ انتقادی کتاب ارجمند و مهم «قابوس‌نامه» به وسیله استاد دکتر غلامحسین یوسفی در سال ۱۳۴۵ ، قبلاً در مجله مورد بحث و نظر واقع شده ، اینک به همگان و مخصوصاً به دانش‌جویان و دانش‌آموزان مژده می‌دهد که هم دکتر یوسفی بخواهش بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتخبی از این کتاب نفیس را با توضیح و بیان لغات و اصطلاحات به عنوان کتاب درسی از نو فراهم آورده که در دانشکده ها و دبیرستان ها مورد استفاده واقع شود .

احتجاجات و سوالات توضیحات

محمد علی تاج - مسئول سپاه دانش (سبزوار) :

« ... ضمن مطالعه شرح احوال جناب آقای احمد راد و قرائت این جمله (خدا را شاهد میگیرم که جز سعی در انتخاب مأموران صالح و اصلاح فرهنگ نظری نداشته‌ام ...)
خاطره‌ای بیادم آمدم که بیمناسبت نیست آنرا یادآور شوم .

در تابستان سال ۱۳۳۰ بنده و چند تن از فرهنگیان سبزوار که ازاعمال غیر فرهنگی رئیس فرهنگ وقت بئنگ آمده بودیم از سبزوار عازم تهران شده خدمت جناب ایشان رسیده کردار ناپسند و خلاف رویه و نامناسب آن شخص را بر شمردیم، ایشان وعده رسیدگی و در صورت صحت، قول برکناری او را دادند. پس از چند روز که مجدد مراجعه کردیم اطمینان دادند که دیگر ایرابجای وی خواهند فرستاد. ما چند روزی صبر کردیم و چون خبری نشد خدمت ایشان رسیده اظهار دلتنگی کردیم. ایشان ناراحت شدند گفتند چون آن شخص را ناصالح تشخیص داده‌اند اگر به پیشنهاد ایشان مبنی بر تعویض وی ترتیب اثر داده نشود خودشان در سمت ریاست اداره کل فرهنگ شهرستانها کناره گیری خواهند کرد و بما گفتند بشهر خود برویم و خاطر جمع باشیم. پس از چندی که تشریفات اداری آن انجام گردید شخص دیگری بجا نشینی آن شخص اعزام شد و معلوم شد که ایشان بقول و تشخیص و عقیده خود اهمیت قائل هستند بنا بر این وقتی عبارت بالارا در شرح احوال جناب ایشان خواندم بردلم نقش بست که حقیقه و عملا درست گفته و کرده‌اند. خداوند امثال این افراد مؤمن و سالم و خدمتگزار واقعی را زیاد گرداند. ولی باکمال تأسف هم باید عرض کنم از آن سال تا کنون جز یک نفر بقیه کسانی که بآن سمت سبزوار آمده‌اند بهتر از آن فردیکه برای تعویض او بتهران آمدم نبوده‌اند و شاید بدتر هم بوده‌اند .

مجله یغما - نظیر احمد راد سلمه الله در وزارت معارف و فرهنگ قدیم کم داشته‌ایم :
قولی است که جملگی بر آنند .

یحیی ریحان - اسپانیا :

آقای یحیی ریحان شاعر آزاده نازک طبع از اسپانیا نامه‌ای منظوم به جناب آقای حسین نواب فرستاده که چاپ آن بی لطف نیست :

ای خردمند که با خط خوش و شعر گزین

یاد کردی زمن خسته مهجور حزین

خط زیبای تو فرخنده تر از باغ بهار

شعر شیوای تو ارزنده تر از در ثمین

عید نوروز دل افروز مبارک باد
 هم ترا عزت و اقبال همی باد قرین
 نیستی دوست تو با من ، چه زنی لاف و داد ؟
 کی دهان گردد از گفتن حلوا شیرین ؟
 از ره دور شدی عازم شهر مادرید
 در ضیافت گه هر ناکس و کس گشته مکین !
 نهادهی قدم لطف سوی کلبه من
 گوشه چشم نکردی بمن گوشه نشین
 نامه بنوشتی و دعوت بنمودم ز تو من
 گفتم از لطف یا بر سر چشم بنشین
 رو نهفتی ز من و عهد وفا بشکستی
 دل غم دیده من را تو ندادی تسکین
 شهر مادرید زوالانس بسی دور نبود
 بود گر قلب تو نزدیک به احباب گزین
 بهر من می کشی اکنون تو چرا خط و نشان ؟
 که کنی ترک رفاقت پس از این از سر کین
 جامه چون در بر من نیست چه تنگ و چه فراخ !
 نکشم باده ، چه غم تلخ بود یا شیرین !
 در تو پیدا اثر از مهر و نوازش نبود !
 هست در گوش تو آوای محبت سنگین !
 بنده زور و زری ! غافل از اهل نظری !
 در رگ و ریشه تو مهر و وفا نیست عجین !
 زین سپس دست رفاقت بتو هرگز ندهم
 سوی کاشانه تو پا ننهم بعد از این
 لیک پیوسته ثنا خوان تو باشم بجهان
 دارم امید که ایزد بودت یار و معین



مصطفی فرض پور ماچیان - دبیر دبیرستان های رشت :

... ضمن مطالعه شماره هشتم (آبان) مجله یغما دو نکته بنظرم رسید که گفتم شاید
 بیمورد نباشد اگر آنرا باشما در میان بگذارم :
 نخست در قسمت احتجاجات و سؤالات و توضیحات ص ۴۶۷ ذیل لغت «خیه» باید بعرض
 برسانم که این لغت بصورت «خویه» بمعنی بیل چوبی در ماچیان و اشکور رایج است و مخلص در
 شماره اول سال هفدهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز ذیل : «زبان و فرهنگ ماچیان»
 آورده ام .

دیگر اینکه شعرهای آقای فریدون توللی سخت شهبانی است نظیر :

«... یاساق خوشت بیند و گردن بفرازد»

بر برف تنت ، بوسه لغزنده عجب نیست بگذار ، لب از ساق تو تا سینه بتازد»
و یا در شماره هفتم که میگویند :

بر مرمر گلفام تنت ، جامه دریغ است رو در فکن این کمرست تنگ فنی را
و چند شعر دیگر - از شاعری که قطعه بلند «مردم پرستان» در شماره هشتم سال بیستم
ینما چاپ شده است سزاوار است «عاج پستان» و «ساق مرمری» چاپ بشود.؟
مجله ینما آنکه امثال قصیده غرای «هو - ها شنوید» از استاد سید کریم امیری فیروز
کوهی را چاپ میکند نباید غزلیات هوس انگیز : «کوته آستینان» و «تب تردید» را بچاپ
برساند. آقای توللی مورد احترام بنده هستند ولی از چند شعر هوس انگیز اخیرش خوشم نمی آید
آنها در ینما ...

مجله ینما - دوست عزیز ! شاعر را از هر گونه اشعار و افکار است و مجله راهم
خوانندگانی با طبایعی . شما قصیده استاد امیری را چند بار بخوانید و غزل های توللی را
یک بار ... از توجه و اعتنای خاص شما به مندرجات مجله ممنونم .



علی اصغر کشاورز - گرگان:

در شماره ۱۱ مجله شریف ینما از طرف برادر گرامی آقای اقبال راجع به مرحوم
امیر نظام گروسی و مظفرالدین میرزا در زمان ولایت عهدی و اقامت در تبریز و اختلاف وی
با امیر نظام که موقعی منجر به احضار مظفرالدین میرزا از طرف ناصرالدین شاه و انتصاب
بحکومت کرمان و بالاخره مراجعت بآذربایجان با پیشکاری امیر نظام گردید نوشته اند .
در این موضوع بنده را اطلاعاتی است که برای تکمیل قضیه بعرض میرساند :

مرحوم پدرم از قول مرحوم فضل الله خان بشیرالملک که بعداً ملقب به امیر محتشم گردیده
و عنوان امیر تومانی و ریاست شاطرخانه دربار را داشته میگفت ، پس از آنکه با واسطه رجال
دربار ناصرالدین شاه موافقت کرد که مظفرالدین میرزا بآذربایجان برگردد دستور داد
روزی عده ای از شاهزادگان و درباریان در حیاط قصر گلستان حاضر شدند مظفرالدین میرزا
ولیمهد و امیر نظام که آنوقت سالار لشکر لقب داشت شرفیاب باشند ، پس از آنکه همگی حضور
یافتند ، ناصرالدین شاه از قصر آمده و ایستاد و گفت : سالار لشکر را بگوئید بیاید ! سالار
لشکر جلو آمد و تعظیم کرد ، ناصرالدین شاه مکثی کرد و اظهار داشت : ما شما را بلقب امیر
نظامی مفتخر فرمودیم ، جناب امیر نظام : امر فرمودیم که مظفرالدین میرزا با شما به تبریز
بیاید ولی باید طایق النعل بالنعل بدستور و نظر شما رفتار کند ، اگر رفتار نکرد ، پاهای او
را بفلك میگذاری و با چوبهای درختان عمارت عالی قاپوی تبریز پاهای او میزنی ، و بعرض
ما میرسانی .

مدیر محترم مجله یغما

آقای محمد محیط طباطبائی در مقاله خود تحت عنوان « تأثیر اسلام در ادبیات فارسی نوشته‌اند » . . . بیش از سه نسخه کامل از قرآن مجید در دست است که در فواصل آیات و حواشی صفحات آنها از الفاظ زبان طبری جهت گزارش معانی قرآن استفاده شده است .
 لطفاً بفرمائید که این سه نسخه در چه زمانی نوشته شده است و مشخصات آنها چیست و اکنون در تصرف چه کسی می‌باشد . ضمناً در صورت اطلاع مرقوم بفرمائید که استفاده از لهجه‌های محلی برای تفسیر قرآن و متون دینی بازهم در ایران سابقه داشته است یا نه .

با تشکر فراوان

مراغه ، م.م. شریف

جواب سؤال مراغه:

از سه نسخه قرآن مجیدی که در میان سطور صفحات آنها کلمه‌های طبری برای توضیح معانی نوشته شده است یکی در تصرف کتابخانه فراماسونهای ادینبورگ در اسکاتلند است که یکی از اعضای تازه مسلمان فراماسون ایرانی آن را به مجمع مزبور اهدا کرد .

نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است که به رهنمائی این جانب خریده شد و نیمی از نسخه سوم در کتابخانه جناب دکتر صادق کیامعاون وزارت فرهنگ و هنر و نیم دیگرش در کتابخانه محیط طباطبائی وجود دارد .

این نسخه‌ها عموماً پیش از دوران غلبه مذهب امامیه بر زیدیه در طبرستان نوشته شده و تاریخ تحریر در نسخه‌ای که من دیده‌ام از قرن نهم دیرتر نیست بیان مشخصات آنها احتیاج به بررسی دقیق و تحریر مقاله‌ای متصل دارد که از قرار معلوم آقای دانش پژوه در صد آن هستند . استفاده از لهجه‌های محلی دیگر برای تفسیر قرآن ندیده‌ام ولی برای مسائل مذهبی و اعتقادی آثاری در لهجه کردی و اورامانی و خوارزمی و پشتو وجود دارد فعلاً به همین مختصر اکتفا میکند .

محمد محیط طباطبائی

پرویز مؤید منصور - دبیر سفارت شاهنشاهی - مادرید :

... جای بسی تعجب است در کشوری که مبارزه با بیسوادی با توجه به مشکلات خط فارسی تا این پایه که میدانیم و میدانید خطیر است اینگونه جسارت رود که بنام دور ریختن لغات عربی اصطلاحات و لغات من در آوردی را اعم از آنکه زیبا یا نازیبا و دارا یا نادارای ریشه و پایه‌ای باشد بر گزیده و بزور بخورد مردم بدهیم که چنانچه دیدیم البته نخواهند هضم کرد - آیا فراموش کرده‌ایم که در آذربایجان که شاید بتوان آنرا مهد تمدن قدیم ایران خواند و زادگاه پیامبر اصیل ایران بوده روی دلایلی که خود سزاوار نکاشتن مقاله‌ای مفصل است ، هنوز هستند هموطنانی که زبان پارسی دری رایج را بدرستی نمی‌فهمند - مگر در زبانهای زنده دنیا لغاتی از زبانهای دیگر وارد و پذیرفته نشده است و آیا خللی در کار ادب و ملیت و تمدن آنها ظاهر شده است ؟

تصور مینماید فرهنگستان جدید همانطور که خودتان هم متذکر شده‌اید باید تجارب گذشته را در نظر بگیرد و ابتدا برای تدوین رسم الخط فارسی، که هر معلمی به سلیقه خود جدا نوشتن یا نوشتن کلمات مرکب را از شاگردان غلط میگیرد فکری نمایند و اگر پهلوان این میداند حروفی از قبیل (ت-ص-س) را که بدون منطق است از رسم الخط فارسی حذف کنند و بسیاری از مشکلات بیسوادی یا بدآموزی نوآموزان را حل نمایند.

سپس، وبعد از آنکه زحمات سپاهیان دانش و برنامه‌های مبارزه با بیسوادی به نتیجه کامل رسید آنوقت اگر دلایل منطقی برای طرح بعضی لغات و قبول کلمات جدید باقی بود باینکار همت گمارند.

مجلهٔ یغما - به اومید تشکیل فرهنگستان.

در گردش عید

از ایران و بیرون از ایران نامه‌ها و پیام‌های تبریک سال نو بمجلهٔ یغما رسید که از عرض جواب معذور و محروم ماند تندرستی و کامیابی همگان را از خداوند متعال آرزو مند است. در این منظومهٔ شاعر استاد همایون تجربه کار از کرمان روی سخن به همه خوانندگان است و پاسخی است به همگان:

امیدوار چنانم که کامران باشی
بشادی دل آن جمع شادمان باشی
به بندگان خداوند مهربان باشی
هماره یاور و دمساز دوستان باشی
بدانچه خواسته یزدان ترا چنان باشی
گل مراد بچینی چو باغبان باشی
شکفته چون گل و خندان چو ارغوان باشی
که همچو شعر دل انگیز و جاودان باشی

درین خجسته بهار و درین همایون جشن
کنی به محفل خود شاد دوستداران را
درین زمانه که جز نای از محبت نیست
همیشه در ره مهر و داد گام نهی
بهرچه گفته پیمبر چمن کنی رفتار
که بهره مندی شوی عاقبت ز کشته نیک
چو نوبهار جوانی تبه شود ز خزان
به پیشگاه تو این شعر هدیه آوردم

سوگواری ها

عبدالحسین سپنتا

عبدالحسین سپنتا در فروردین ماه ۱۳۴۸ به سکنه قلبی در گذشت. وی شاعری دانشمند، شخصیتی هنری، مدیر روزنامه سپنتا، استاد ادبیات در اصفهان بود. سپنتا نخستین تهیه کننده فیلم ناطق فارسی «دختر لر» است که در هندوستان آماده و در طهران در حدود سال ۱۳۱۱ به معرض نمایش گذارده شد و مورد توجه بسیار گشت. روزنامه «دورنمای ایران» در هندوستان به همت وی انتشار یافت و از آن پس در اصفهان روزنامه «سپنتا» را منتشر می کرد و آثار وی علاقمندان بسیار داشت. مرحوم سپنتا در فضایل اخلاقی از بردباری، مهربانی، نیک نهادی، خوش سخنی، پایداری در دوستی... بنام بود. به مجله یغما مهری بی شائبه و گاهی همکاری داشت به مناسبت بیستمین سال مجله در اصفهان با دیگر دوستان محفلی ساخت و خطابه ای بلیغ ایراد کرد که در آن کتاب چاپ شده است با تصویر وی. مرگ سپنتا لطمه ای ناگوار بود بآداب و فرهنگ ایران، مجله یغما این مصیبت بزرگ را به همه اهل ادب و هنر و شعر مخصوصاً به بزرگان ادب اصفهان و افراد خاندان آن مرحوم تعزیت و تسلیت می گوید.

بهرام مجدزاده کرمانی

بهرام خان فرزند مرحوم مجدالاسلام کرمانی است از خاندان های نیکنام آن شهر. بهرام خان مردی فاضل و خوش بیان بود. شعر هم می گفت و شعر را خوب می خواند. چندی وکالت مجلس شورای ملی را یافت و از وکیلان با استعداد دادگستری نیز بود. در چند ماه پیش به شیراز سفر کرد و مصمم بود در آن شهر مقیم شود. در طهران به این بنده حبیب یغمائی نیز اصرار ها فرمود که از طهران به شیراز روم. در اطراف کرمان - در حدود زرنند - این خانواده املاکی دارند که بهرام خان سهمی عمده وارزنده داشت در دهکده معتبری که از خودش بود اقامت و نعمتی گسترده داشت (بنده نیز در ده سال پیش چند روزی میهمانش بودم). با وسایل آسایشی که برایش فراهم بود موجب حیرت است که چرا ناگهان خودکشی کرد و این هم همی است که دیگران را نیست. بهرام مجدزاده شصت سال واندی بیش نداشت و از نیروی جوانی و کوشش در کارها برخوردار بود و دریغ بود که از دنیا بیرون شود باین زودی (فروردین ۱۳۴۸) رحمه الله علیه. مجله یغما با خاندان مجدزاده در این اندوه شریک است.

مرگ مادر دکتر اسلامی

وهم در این ماه (فروردین ۱۳۴۸) مادر جناب دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن از جهان رفت. مشارالیها زنی مذهبی بود و ایمانی استوار و محکم داشت، و از عبادت دائمی غافل نبود. ارجمندترین یادگار او دکتر محمدعلی اسلامی است که خداوندش سلامت داراد. به جناب دکتر اسلامی دیگر بار تسلیت می گوئیم.

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۸

تحول دانشگاهها در غرب .

ترجمة : دکتر ناصر موفقیان

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از: پتر بلاو

ترجمه : محمد علی طوسی

۶۰

اصول برنامه گذاری رشد اقتصادی از: تین برگن

ترجمه : امیر حسین جهانبگلو

۶۱

منابع آمارهای جمعیتی در ایران از : مهدی امانی

۶۲

فهرست مقالات فارسی مربوط به علوم اجتماعی.

* * * * *

نامه علوم اجتماعی

(شماره ۲)

مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۳۶۹ - ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگل‌دیوان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
------------------	--------	---------------

« « «	شیراز	سرای زند
-------	-------	----------

« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
-------	-------	--------------

« « «	رشت	خیابان شاه
-------	-----	------------

آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
------------------	-------	-------------

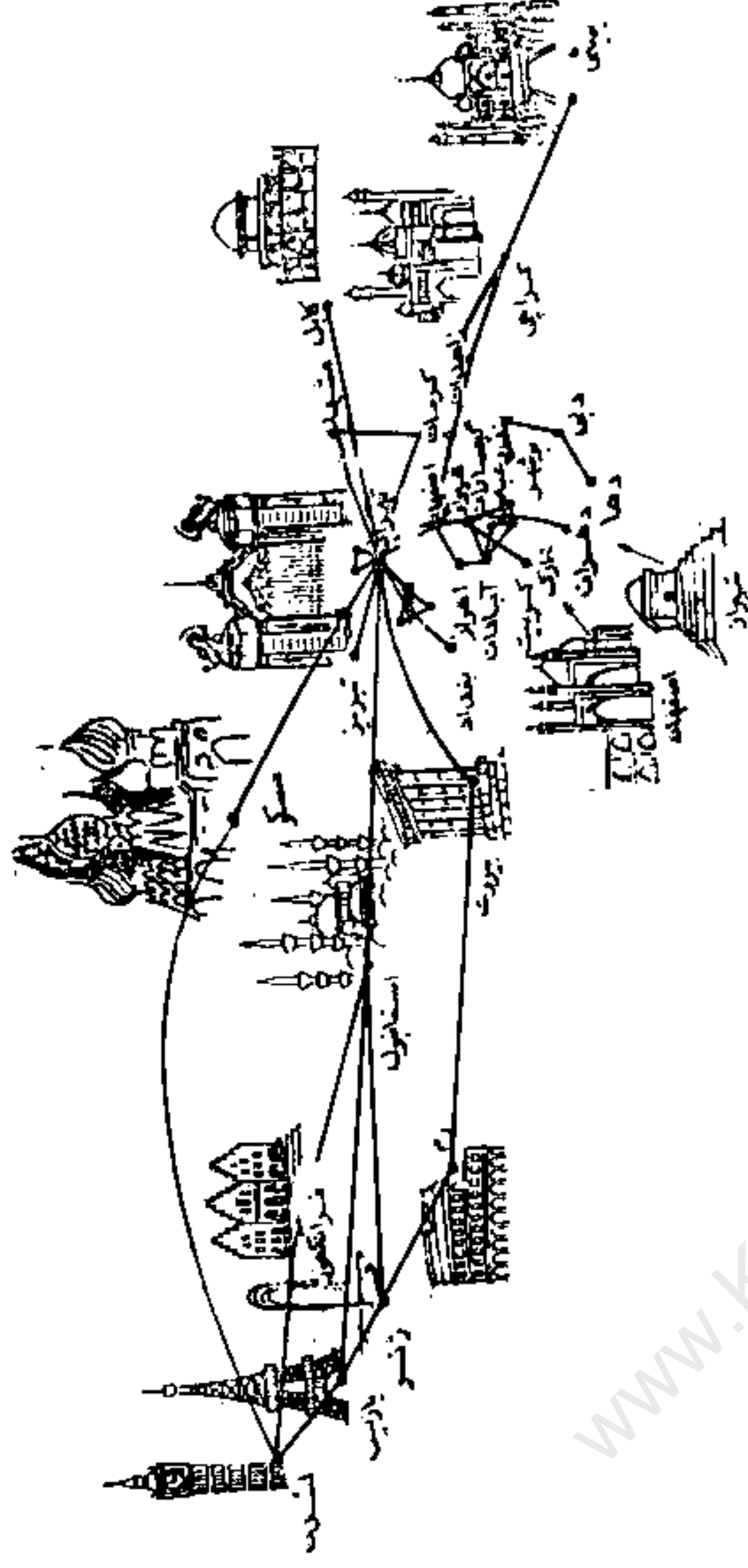
«	لطف‌الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
---	----------------	----------

«	دستم خردی	« ۶۰۲۹۹
---	-----------	---------

از آلمان، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۴۷
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفته از
باز هم پروازهای بین‌المللی هوایماتی



۱- در این کتاب



二五

مساحت پرواز دوفانہ

عن ابن جریر

بجاء

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی